ما شاء الله لا قوة الا بالله

بعون عنایت الٰہی ... مجموعہ اوراق موجوات کلمات طیبات حضرت علی ...

وفات علی

... باہتمام ... محمد مصطفیٰ خان ...

مطبع ... فتح ... ۱۲ ... مطبوع

بسم الله الرحمن الرحیم

بعد انشای ثنای پادشاهی که سلطنتش مصون از زوال و انتقالست و پس از املای ستایش جهان پناهی که حلقهٔ
بندگیش آویزهٔ گوش سر تا سر سلاطین عالمگیر اورنگ زیب همایون فال است بر رای مهر انجلای انشوران سخن سنج و سخن دانان
صحیح النفس پوشیده نماند که درین نسخه موسوم برقعات عالمگیری ملقب بکلمات طیبات که مولف [illegible]
پادشاه دادگستر عدل پرور ابو المظفر محی الدین محمد اورنگ زیب بهادر پادشاه هندوستانست انار الله برهانه [illegible]
خلافت و فرزند سعادت توام کنایه از پادشاهزادهٔ کلان سلطان محمد معظم المخاطب بشاه عالم بهادر است و [illegible]
سلطان محمد اعظم شاه بهادر پادشاهزادهٔ دیگر نیز بفرزند سعادت توام ملقب شده و فرزند عالیجاه [illegible]
سلطان محمد اعظم شاه بهادر است برادر نامهربان عبارتست از داراشکوه برادر کلان آنحضرت و فرزندزادهٔ عزیز و فرزند
اراده است از محمد معز الدین بهادر پسر کلان شاه عالم بهادر و محمد بیدار بخت بهادر مهین پور سلطان محمد اعظم شاه بهادر
و فرزندزادهٔ عظیم القدر مراد از محمد عظیم الدین بهادر پسر دوم شاه عالم بهادر و عمدة الملک مدار المهام [illegible]
اشاره است از اسد خان که بعد فوت شایسته خان بخطاب امیر الامرا سرافرازی یافته و خان فیروز جنگ [illegible]
از خطاب غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ نصرت جنگ صاحب القاب ذو الفقار خان بهادر نصرت جنگ میرزا
ایماست از میر [illegible] الدین محمد خان [illegible] خان [illegible] فقط اقتصار باسم حمید الدین خان
شروع در مقصد از رقعات موسومه پادشاهزادهٔ کلان سلطان محمد معظم شاه عالم بهادر کرده می‌آید

رقعهٔ اول همین نور حدیقهٔ خلافت و سلطنت فرزند سعادت توأم محمد معظم حفظه الله تعالی و سلّمه اعلی حضرت فردوس منزلت [illegible]
[illegible] آسمان [illegible] تقدیم موروثی توجه مفرط داشتند و مکرر افواج با [illegible] پادشاهی بسر کردگی مراد بخش
بآن صوب فرستادند [illegible] آن ولایت فتح هم شد لیکن بسبب کم حوصلگی آن [illegible] مراد که بی طلب حضور بر خاسته آمد
و بساتگی اهالی [illegible] آن [illegible] ملک مقبوضه و مفتوحه از دست رفت و محنت و زر ضایع گشت از بجاست
که گفته اند از پسر ناخلف [illegible] توجه مضطر اگر پدر نتواند پسر تمام کند این قافی را [illegible] نیست [illegible]
نبیرهٔ آنحضرت را با فوجی شایسته و سامان بایسته بآن سمت بفرستیم دیگر از ما چه می آید با وجود تاکیدات حضور شما قندهار را
نگرفتند [illegible] با این همه [illegible] بسیار خطا [illegible] از شما نیست [illegible] بی بود خود آفتاب [illegible] کوهست [illegible]
[illegible] فکر خود کنید که درینجا پیشمان چه رو خواهید نمود و در آنجا بحضرت حق سبحانه تعالی و حضرت [illegible]

رقعهٔ ۲ فرزند سعادت توأم محمد معظم حفظه الله تعالی و سلمه از عرضی [illegible] ظاهر شد که امسال جشن نوروز [illegible]
[illegible] این [illegible] کرده اند بفضل الهی [illegible] خود در [illegible] این عید [illegible] تازه از که آموخته اند ظاهرا آن عرب [illegible]
[illegible] مستندهٔ نکونامی چیست [illegible] چون این [illegible]
[illegible] تاریخ هند [illegible] بعد بعمل [illegible] چنین [illegible]
[illegible] گفته [illegible] بسیار گو [illegible] شده [illegible] از جو [illegible] استغفر الله ربی من کل ذنب و اتوب الیه

رقعهٔ ۳ همین [illegible] سلطنت برای [illegible] پسر [illegible] که ظاهرا بسیار دوست میدارند عرضداشتی که نوشته بودند [illegible]
[illegible] اینکه آن فرزند که خبر خانه [illegible] از کجا یافته [illegible]
[illegible] این [illegible] پاس خاطر آن [illegible] بطور دیگر رعایت کرده خواهد شد

رقعهٔ ۴ همین [illegible] بعرض رسید که آن فرزند نگاهداشت سپاه [illegible] نوکران [illegible] نگاه میدارند [illegible]
[illegible] خدا توفیق رفیق سازد [illegible] دار السلطنت لاهور که [illegible] کرده اند موجب آن
[illegible] منصب ناصر خان کم کردیم و آن هندوی [illegible] از نوکری برطرف [illegible] همه فساد [illegible]

رقعهٔ ۵ همین [illegible] خلافت با وجود سلامت نفس فتح الله خان [illegible] خوش کرده [illegible] در ایام پادشاهزادگی با امرا
[illegible] که همه راضی بودند [illegible] تعریف و توصیف [illegible]

بعضی ها ترک رفاقت ما نکرده اند و دست ما اختیار کرده اند و جمعی که با شاره برادر نامهربان ما مخفی علائم کرده حرفهای او را

بر زبان آورده نزد ما زیاده اعتماد چنانچه محل مشتبه شده از سر انصاف و اقرار بصاحب ... نقش مزارش ...

بر لوح خاطر اشرف اقدس اعلی حضرت ... گشت کارهای بسته بزور بازوی ... گرفت شمایل

فتح الله خانی را رنجیده خاطر کردید نه بیان جگر داد همه کاره آنکه بکار ... دل شکسته نمود **فرد**

گر صد هزار لعل و گهر میدهی چه سود | دل را شکسته نه که گوهر شکسته

ومرای اصلاح کار مفسد زشت **بیت**

نصیحت کمنت بشنو و بهانه مگیر | که هر چه ناصح مشفق بگویدت بپذیر

رقعه ۶ فرزند سعادتمند محمد معظم ... تعالی و سلم از نوشته عزیزی پیشتر ... رضا و السلام علی من اتبع الهدی

معلوم شد که چهره زعفرانی بر سر جامه نیلوانی در بر در دیوان می نشینند سخن شریف چهل و شش نازم باین ...

رقعه ۷ مبین پور خلافت منعم خان از حضور رخصت یافت تا جلد رسید آنچه بزبانی وحواله شد ابلاغ نماید از خود حرم

نیست که ... این عاصی معاصی چه اهر گرفتار ... همه ...

کامگار را باید ... خون خلق که سبب هلاکت اسپند ... آنچه ... نگاه ...

این مقلب القلوب توفیق حفاظت خلق الله که ودائع بدایع ... کتاب ...

رقعه ۸ فرزند عالیجاه ... بادشاهزاده محمد اعظم شاه بهادر ... فرستاده اند سواری آن ...

و یاد از غمخوار رسیدن ... پدر پیر از فرزند جوان بخت ... از کمال تحفظ ... چون آن فرزند ...

نام مطابق هر چیز مهارت تام ارند برای هر یکی از اسباب خاصه ما که ... تجویز کرده بنویسند

رقعه ۹ فرزند عالیجاه ... التماس ... آن فرزند بد انقه ... پدر ...

استدعا نموده اند چون آن فرزند ... طبع دارند روا دار تکلیف پدر پیر ... چرا میشوند ...

رقعه ۱۰ فرزند عالیجاه ... کچهری ... تما در ... بیاد می آید ... که قبول اسلام خان ...

بریانی ... از شما ... شفقت پدری ... که از شاگردان او کسی مهارت این فن ... باشد طلبیده ... **بیت**

خوشا روزیکه بیایند و بجوزند ... | خوشا وقتی و خرم روزگاری | که یاری برخورد از وصل یاری

بیت ... سیاهی از ... رفت ... **رقعه ۱۱** فرزند عالیجاه ...

[illegible] بکار و در ترقی روز به روز دارد حالا از تربیت والاجاه غافل نباید بود صوبه مالوه در منهیات اقبال
مهم [illegible] شاهزاده بهادر بحال خواهد ماند فرمان صادر شد که از راجپوتان عمده راجه بشن سنگه
کچهواهه [illegible] خود [illegible] اسباب حرب مطلوب این مهم از قلعه دار اکبرآباد بگیرد و والد بزرگوار را
آن روی نربدا [illegible] اسلام آباد عرف متهرا برسد [illegible] فرزند سعادت توأم عالیجاه
اعلی حضرت [illegible] فرمود [illegible] انسان اگر به امور عقبی [illegible] پرداخت [illegible] کارهای دنیا چه
[illegible] که الدنیا مزرعة الآخرة [illegible] شده خود بدولت بنفس نفیس چهار گهری آخر شب از خوابگاه برآمده به آثار توفیق
وضو کرده باوراد و وظائف می پرداختند و پیش از صبح صادق بعد بانگ صلوة با جمعیت فضلا نماز صبح
ادا کرده بجهروکه درشن تشریف می آوردند و [illegible] بسعادت دیدار فیض آثار نواخته بعد برامدن چهار گهری
دیوان عام سیر مودند در آن مجلس جمیع منصبداران جزو و کل بار مجرا یافته دیوان اعلی و میر بخشی تجویز اهل خدمات
و حقائق حسن خدمات و جانفشانی ناظمان و فوجداران و امینان و کروریان صوبجات بعرض رسانیده [illegible]
[illegible] و صد احدی [illegible] ساخته دلگرمی [illegible] مشغول می شدند بعد ملاحظه [illegible] اسپان [illegible] صد یک پاس و گهری
برآمده از دیوان عام به دیوان خاص [illegible] می بخشیدند در آن مقام بخشیان عرض [illegible] احوال [illegible] سرفرازان منصب معروض نموده
حکم [illegible] ثانی [illegible] وقائع و سوانح هر صوبه بعرض کرده فراخور هر مقدمه صدور احکام
[illegible] فرامین احکام [illegible] می کردند تا [illegible] این معاملات و [illegible] بعد برغبت طعام خاصه که [illegible]
از وجه حلال مرتب [illegible] متوجه شده برای تقویت تن و قوت عبادت و دادگستری بقدر سد رمق نوش جان فرموده
[illegible] خواران راتبه داران که اکثری ازان علما و فضلا و طلبه علم و مساکین و غربا و یتیمان و بیکسان
و بیماران [illegible] از آنها در نظر کیمیا اثر [illegible] سید [illegible] استفسار نموده در خوابگاه خاص تشریف
[illegible] والا [illegible] بادل بیدار قیلوله کرده بعد انقضای دو پاس و چهار گهری روز از خوابگاه برآمده وضو کرده در نماز خانه بتلاوت
کلام مجید مشغول میشدند پس از ادای نماز ظهر اوراد برلب و تسبیح در دست در اسبرج آمده می نشستند و دیوان اعلی
[illegible] حاضر شده بعرض معروض مطالب مالی و ملکی پرداخته اکثر کاغذها به دستخط انور میرسانید و چهار گهری روز
مانده باز دیوان عام سیر مودند درین وقت بخشی و دیوان تن و سرفرازان منصب و طلبداران جاگیر را از نظر انور

سپاید را آشیانه نهد و آنحضرت بغور تمام تفتیش احوال حسب و نسب و جوهر ذاتی و کاردانی هر کدام نموده [illegible]

و تنخواه جاگیر حکم میفرمودند و بعد شام از دیوان عام برخاسته نماز مغرب خوانده [illegible]

در اینجا امور خانه [illegible] قصه خوانان فصیح بیان و قوالان خوش الحان [illegible]

پرده نشینان و بیرون [illegible] موافق رغبت طبع اشرف اعلی احوال سلاطین [illegible] شاهان و عجائب

و غرائب [illegible] بعرض میرسانیدند خلاصه آنحضرت تا نصف اللیل و قلت [illegible] خود طلبیده تقسیم

فرموده [illegible] گانی [illegible] میفرمودند چون شفقت پدری در حق آن فرزند قلبی است [illegible] لهذا در نوشتن و اطلاع

دادن [illegible] شد برای آن فرزند ارجمند زیبنده بود بی اختیار هم درین وقت آنچه بیاد آمد بر زبان قلم دادیم

معاف دارند رقعه ۱۳ فرزند عالیجاه محمد اعظم حفظه الله تعالی و سلم ظاهر اوقات خیلی جلد و تند میروند چنانچه

سید سایبان بردار ایشان از پا در افتاد و زندگی را جواب داده [illegible] در حضور بحضور مانده طریق سواری [illegible] خلاف

آن پسندیده اند **فرد** آهسته خرام بلکه مخرام زیر قدمت هزار جانست

رقعه ۱۴ فرزند [illegible] محمد اعظم حفظه الله تعالی [illegible] آن کار [illegible]

اهل معزول [illegible] اگر تو می ندهی در فرزند [illegible]

محاسبان حقیقی [illegible] نام ما و شما مینویسند جزای اعمال [illegible]

[illegible] رقعه ۱۵ فرزند عالیجاه آنچه معلوم میشود مصطفی [illegible] دیوان خاص [illegible] فرزند کار [illegible]

سرانجام میدهد غنیمت است اضافه منصب و خطاب خانی اگر نوشته داده آید [illegible] غنیمت است

آنچه [illegible] کم بسیار [illegible] نیست   [illegible] بسیار [illegible] غنیمت   **فرد** [illegible] روزی [illegible]

فراغ [illegible] تا دیری دست بدعا برداشته بود یکی از ندمای گستاخ [illegible]

آورده [illegible] حرف [illegible] گفته هر چند جوهر دیانت و امانت در خلقت انسانی جبلیت هر که حق تعالی [illegible]

کرده باشد اما همت بر انصاف [illegible] خلق هست که نوکر را مرفه الحال از وجه معاش مقدار احوال فارغ البال [illegible]

[illegible] از [illegible]   [illegible] شد کند کار خویش.   رقعه ۱۶ فرزند عالیجاه [illegible]

نصرت جنگ [illegible] کرده اند اگر چه ضابطه [illegible] که بکمتر از شش هزاری مرحمت شود لیکن چون [illegible]

فرموده بودند دست ... برآمده و باشمال ظفر آن فرزند علاوه آن امداد او علم از جهان ... مراتب هما که از اینجا آمده
... و شکل این ... بعد فرزند عالیجاه میر خان متصدی محالات
سپاهیان آن فرزند ... گذشت نموده عوض آن محال دیگر میخواهند ... تنخواه و کثرت طلب ...
گذشت و تنخواه ... یافته عوض یافتن ممکن نیست بنویسند که توفیر محال دیگر برآورده از ...
رقعه ۱۸ فرزند ... محمد اعظم حفظه الله تعالی و سلم از ... صوبه مالوه بعرض رسید که ...
... از کمال نخوت ... رعایا شور و فساد شده مصدر هنگامه آرائی بود از دست ... چند پیشدست دیوان
آن فرزند ارجمند اقبال پیوند گشته شد و ... ای ... احسانت شوم
این چه احسانست ... فی الحقیقت ظهور این امر نتیجه فیض تربیت آن فرزند است که نوکران آن دل
... کارهای عمده پادشاهی میکنند باین توجیه که ... بر زبان نیاید بالای مروارید قیمتی پنجاه هزار روپیه
آن فرزند مرحمت ... چون این هندو ... مثل راست آورده که گویا گنجشک مردانه بازی ... منصب ...
دار ... و ... سوار ... و عطای ... سربلندی بخشید ... آن فرزند هم ...
امتیاز او در اقران و امثال تواند بود ... نشان تحسین و آفرین ... نیابت صوبه ... نوکران دیگر را
... امید ... رقعه ۱۹ فرزند عالیجاه سلمه الله فوجداری سورته از فتح جنگ خان بابی تغیر
... برادر ... دیوانخانه ... شکست ... قوم بابی در صوبه گجرات از
مدتها ... فوجدار ... غیر از ... دیگران ... دور از عقل است ...
... صف‌شکن خان ... فوجدار آنجا بوده اند تا آن
... اگر متصدیان آن فرزند ... شجاعت خان مرحوم را ...
... صوبه گجرات ... اگر رشته عمل ... حساب هم خورده ... آن ... خواهد کشید
بیت
من نگویم که این مکن آن کن　　مصلحت بین و کار آسان کن
العاقبة بالعافیه رقعه ... فرزند عالیجاه ... معلوم شد که شاهراه ... خالی از ...
نیست قطاع ... بیوپاریان و مسافرین بغارت ... آمد و رفت نموده

هرگاه در قربِ لشکرِ پادشاه این حال بوده باشد وای بر حالِ طرق دور دست معلوم میشود که...
اخبار معتبر آن فرزند بهم رسانند از انجا که غفلت و بی پروائی خلافِ ... باشند ... گاشتگان
جدید تهدید و تقیین نمایند و عمله و فعلهٔ پیشین را بسزا رسانند و فوجی مستعد مقرر نمایند که ... استیصالِ مفسدان
از بیخ و بن کرده شاهراه از شرّ جماعتِ حرامیان پاک سازند ننگ بدعملیِ ... را از ان ... بیت
من نمیگویم زیان کن یا بفکرِ سود باش ای ز فرصت بیخبر در هرچه باشی زود باش رقعه ۲۱ فرزند ارجمند
عالیجاه انجوزهٔ سفیدهٔ خوش قماش که اکنون باوجودِ تلاش بهم نمیرسد لطریق ... آورده بودند درین
کرسی کچکهٔ نیز ... برای آن فرزندِ دلبند فرستادیم شکریه و عطیه بجا آرند و در ارسالِ ... الی ...
تلافیِ مافات کوشند رقعه ۲۲ فرزندِ عالیجاه یاد داریم که روزی بخدمتِ ... عبد اللطیف ...
رفتیم و در اثنای کلام گفتیم که اگر اجازت باشد چند ده از مضافاتِ کهر گون برای مصارفِ ... لنگر ...
این همه مظهر زبانِ صدق ترجمان اند بیت شاه ما را ده و بر ما منت نهد رازقِ ما رزقِ بی منت دهد
گفتیم ... ما تقدیم خدمت فقرا و اهل الله برای ... عافیت خود ... ما ...
و دولتِ ... کنند و منت گفتند اگر فی الحقیقت تصمیم ارادهٔ باطن ... ضعف غلات ... یا
بلکه مظلومانِ محنت کش زیاده از ان بگذارند و ابدار ... برای گوشه نشینانِ متوکل که زبان ...
وزوایای ویران مسکن دارند مقرر سازند و بر مظلومان نوعی برسد که ... تلف نشود و ... از حالِ ضعفا
کوتاه باشند افزونیِ دولت و نعمت مشاهده نمایند تقریبِ ... این ... بیاد آمد که ... اختیار آن فرزند ...
والدعا رقعه ۲۳ فرزندِ عالیجاه داروغهٔ توپخانه و دیوانخانه را فوجدار نواحِ احمدآباد کرده اند و ... نجات ...
واقربای مرزا ... سپرده ... مستغیثان ... اند ... ذکور بعد آن فرزند بار ... دهند ... خوار ...
رفیق دارالامان شده خلق الله را ایذا میدهند حیرانم که در وقتِ جزای اعمال چه جواب خواهیم داد حق سبحانه و تعالی
عادلست اگر ظالم را کارفرما کنیم هر عذابی که از ظالم بمظلوم برسد آید عدالت بآن سزاواریم که ظالم را از درگاه ...
وادخواه رسیده در معنی ... ظلم بود نسبت بیت گندم از گندم بروید جو ز جو از مکافاتِ عمل غافل مشو
رقعه ۲۴ فرزندِ عالیجاه شکل زاهده بانو ضعیفهٔ بیچاره تا کی بحالِ تباه محروم خواهد بود با شما حقی دارد ... این بچه

فرزند نتیجهٔ آن دیدند ملتفت حق بهیچ حال نباید بود و یاد داشته باشند روزیکه فیل فتح جنگ خان پسران فرزند
عطا آورده بهیر نمودند چه پهنچه کار بدست آمده کرده فیل را از شعله‌ها باز داشت خلعت عنایت نا گرفت که حق خانه‌زادی بجا آوردم
فرزند چرا اینگونه براهی ... ناظر باشند سینه را از کینهٔ دیرینه پرداخته و آن ضعیفه را که غیر شما دیگری ندارد مشمول الطاف سازند
بیت قیتیان ... در ابتغا ... قدر که هرگز نباید ز پرورده غدر رقعه ۲۵ فرزند عالیجاه کوکلتاش
اعتماد خان ... حی نیست که ... بخواهی بران عمل کرده شود بعد تحقیق آنچه لازمست حکم کرده خواهد شد رقعه ۲۶ فرزند
عالیجاه وزیری سعدالله خان مغفور برآمد اعلی حضرت سبب پرسیدند عرض کرد که فقرهٔ چند در بیاضی بنظر آمده
نقل برمیدارم تا بعرض رسانم قیام بنای سلطنت از عدالت افزایش ملک و مال از ... سخاوت صحبت
داشتن با علما و فضلا محترز بودن از قرب جهلا نشان غفلت عامل بودن بر اعتقاد و مستقل ماندن در تشدید امور
تقصیر نمودن در امور دنیوی از تدبیر راهی شاکر ماندن بر تقدیر دریافت خاندان از ترحم نمودن بر یتیمان و محتاج
نشدن نتیجه دار کامروائی محتاجان انتظام امور ملکی بصلاح و صوابدید وزرا مظفر و منصور بودن با تقدیر همت فقرا
تندرست ماندن ... ازاله درد بر دست ... داشتن از جناب حق بعفو جرائم مجرمان آنحضرت خیلی
شده بوسه بر پیشانی خان مبرور دادند و آخر روز چند تهانی محمودی زردوزی یکرنگ بخان مغفور مرحمت نمودند
همواره کتب امثله بنا شم بان فرزند دلبند هم بخشیم توفیق عمل بهمگنان رفیق باد رقعه ۲۷ فرزند سعادت توام
محمد اعظم حفظه الله تعالی وسلم ظاهراً پسند نظر دیوانخانهٔ آن فرزند عالیجاه در نقارخانه قماربازی صنعت حیف صد حیف
با وصف دعوی جهانبانی این همه غفلت و نسیان در کارها چه شد که خبر نمیرسانند یا فراموشی خواهد بود کاتبان جدید
مقرر نمایند ... تجدید کنند رقعه ۲۸ فرزند عالیجاه ظاهرا ایشان یکماه طرف پای تل در صید کلنگ بسر بردند
اگر چه ... هیچ است که هم تماشا و هم لذت غذا میدهد فاما در صورت فراغ از سرانجام امور متعلقه که بمنزلهٔ فرائض
توان گفت خوش نما و خوش آینده است خصوصاً ادای حقوق ریاست که شرعاً و عرفاً واجب آمده و خبر باز پرس آن
از احادیث معتبره و تواریخ مشهوره و غیره کتب سیر یافته میشود بر جمیع کارها مقدم باید دانست شما را از تمشیت امور
یک صوبه اگر اطمینانی حاصل شده باشد به تنظیم و تنسیق معاملات متعلقه خان جهان و عاقل خان و شجاعت خان
و محمد بیگ چرا نمی‌پردازید شما را ذوق صید نهنگی و ما را شوق قلاع شکنی و خرمن سگان اگر فتنی مهمات معاش

کجا و سعادت کو بیت — هر یکی ناصح برای دیگران ناصح خود یافتم کم در جهان
عمر به بطالت میگذرد و کاری از دست نمی آید فردا خدا را چه جواب بدهد ع — که بجا بخشایی بر حال ما

رقعه ۲۹ فرزند عالیجاه اگرچه آن فرزند جوان مشتاق پدر پیر نیستند اما پدر پیر مشتاق پسر جوان است ع
بیا و از دل ما کوههای غم بردار — رقعه ۳۰ فرزند عالیجاه محمد انور سود اگر بتقریبی در حصول مناسبت
نزار و این معنی بهمان میماند که دزد را پاسبان کردن با کمال فهم و ذکا و طبع رسا چنین بجای آنید و بعمل بیاید

رقعه ۳۱ فرزند عالیجاه قصبه بدو صدا از مضافات صوبه گجرات مولد این عاصی پر معاصی است عنایت سکنه آنجا فرض
دانند و پیرزنی را که از مدت فوجدار آنجاست مستمال و بحال فرزندان حرف ایشان عرض نمی فرمایند اکنون
در شان آنها بحال و آنشنوند فرد — عنایت بر ضعیفان گوشه چشمی کردن است — بهرکه چیک خود در لطف کریم شایان را

رقعه ۳۲ فرزند عالیجاه محمد بیگ از نوکران آن فرزند عالیجاه که در فرقه ضاله غنیم لئیم رفته میگویند که از قبیله
معتمد خان دیوان دکن و دیوان و بخشی تن ایشان بوده است بی شبهه آن قدیم را مقربان جدید در نظر
شما نشسته دید آن فتنه گذشته را بطلبند و پیش ما بفرستند کلا الله بدر بر شیخ خان و زند و الا بنویسند که بعد
اطلاع احوالش میتوان طلبید رقعه ۳۳ فرزند عالیجاه هنوز استخوان شجاعت خان و محمد بیگ نپوسیده و
خدمات و حقوق نگردیده و ورثه او همین دو داماد و یک متبنی اند بازک تقصیر که صدق و بطلان آن الله اعلم بعد
چرا از زبان می اندازند و بنام هند و از تغییر مسلمان عرضی غیر مرضی مینمایند رقعه ۳۴ فرزند عالیجاه مند
عمده ترین محال صوبه مالوه در جاگیر ایشان مرحمت شده سابق سربلند خان و حسن علی خان که منصبا
مثل نوازش خان دارند فوجدار آنجا بودند آن نور الابصار عاقل کارآگاه امانت و سنگاه شجاعت پیشه آنجا را
روزی بحضور اعلی حضرت مذکور شد که رونق خانه و افزایش مال و آبادی محالات جاگیر سعدالله خان را
عبدالنبی دیوان خان موصوف کرده خودش مصروف بجان و دل در امور سرکار بوده است وقتی که آنجا یعنی علامه
مذکور فرمودند که ما شنیده ایم که شما سنگ پارس دارید از نظر بگذرانید عرض کرد که فلانی بصورت انسان
و وصف زرافشانی دارم آنحضرت الحمدلله خوانده بر زبان درفشان آوردند که باین وصف خود شما را هم
موصوف میدانیم و از شما ارزانی داشتیم آدم هوشیار امانت دار چند اثر بس آبادان کار کیمیا ست بیت

آنچه در خیال نمی‌گنجید دیدم کم که بسیارست و نیست جز آدم درین عالم که بسیارست و نیست خان مذکور آداب بجا آورد

رقعه ۵۰ فرزند عالیجاه شغل و عمل عامل محال جاگیر آن عالیجاه از فرومایه سوانح نگار ظاهر میگردد

غفلت از روز جزا چرا ع داد و داد از دست غفلت داد داد رقعه ۵۱ فرزند عالیجاه شما را

خواهش تجویز خوش تعبیر درو می‌بینیم ع ز چشم بد رخ خوب ترا خدا حافظ محمد بیگ خان تغییر کردن

و شیر انداز خان از فوجداری سوره تهه دادن عجب عجب خواهم آموره از شخصیت و شعور آدمی سمت ظهور دارد ع

سیاهی گوم آیینه حال باشد اینجا به نجابت این سپاهی مثل قطب الدین خان بوده اند اگر شما سید کمال

و سید مراد را که دران صوبه فی الجمله موقر و معتبر اند تعیین میکردید مضائقه نبود به تقدیر فوجداری سرکار مذکور مع

محالات معموله آن بجاگیر ایشان مرحمت شده از نوکران فدویت نشان خود هر کرا لائق دانند بر گمارند امان الله بیگ

و مهابت بیگ شروانی اگر و دیگر از ان نور الابصار اختیار کنند ظاهرا متحمل این کار توانند شد دیانت دار

و واقف حالی جزو اعظم نظم معاملات ملکی و مالیست ضایع کاران مطلب جو و خوش کرداران راست گو

مفقود حضرت عرش آشیانی که نوکران خوب داشتند از همین جهت فتوحات متواتره و مهمات متکاثره میسر شد

اما در عصر اعلی حضرت بندهای نامدار جان سپار و عاملان آبادان کار و قدرداران هوشیار بسیار پیش

می آمدند و باین همه بذات قدسی صفات در رتق و فتق معاملات تعلق خاطر و توجه باطن و ظاهر مبذول بود

یاد داریم در هنگامیکه اعلی حضرت مراد بخش را بجهت تسخیر ولایت قدیم بجانب بلخ مرخص فرمودند دیوان فوج

مطلوب بود در حالت تجویز بیست کس از اهل کار و بیکار بهم رسید حالا یک کس برای دیوانی بنگاله که بحلیه

راستی و کاردانی آراسته باشد میخواهیم و یافته نمیشود از نایابی آدم کار آه آه رقعه ۵۲ فرزند عالیجاه این

کیفیت بتغییر … از عمل ظلمه و مکافات نبودن آن فرقه ضاله چرا غافل میباشند در باره حاجی پور

و پتنه و دیگر تهانجات فوجداری که متعلق بفرزند … خطیر میشود و از پیتر گنج و قریب لشکر کوبلیان راه

میزنند و سکنه شهر و مسافران غریب البته میر بحر امان الله بیگ ارغه توپخانه و دیوانخانه را فوجدار آن نواح

کرده اند و از تهانجات بخویشان خاین مردار خوار سپرده مظلومان بجناب … پیش آن فرزند نمیتوانند بفریاد

حیف صد حیف وقت چون سیف میگذرد و طعن ابنای دنیا و خوف ایزد جل و علا از خاطر میرود

فوجداری یکی از گجراتیان مثل صفدر خان ثانی و پسران بهلول شروانی باید داد که در عمل شجاعت چنانکه نام
بوده اند و رعایا سکان شهر ما بسیت ازرند و شکاف میگیریم که در دار الجزایر رعایت و غفلت از احوال عمال مستغنی نداریم
واقعه نگار و هر کار های معتبر و محتاط در محال بگذارند و در روزمره اعمال حکام بخوانند و بر وقت تلافی بپردازند فرد
چو پرسش گنهم در حشر خواهد شد   تمسکات گناهان خلق پاره کنند   رقعه ۳۸ فرزند عالیجاه فاضل
عبد الله برحمت حق پیوست ما را از فوت او قلق است را در خدمت خوشنود داشته بود از احوال پسرانش اطلاع نداریم عبد المجید خان
پسر کلان او چندی قاضی کابل ایشان بود و جوهر فضیلت بی غرضی و صلاح اگر دارد بنویسند امری خطیر تر از قضا
نیست که بندهای الهی جل شانه بقول و تصدیق قاضی اسیر و قتیل میشوند از قضات و شیخ الاسلام در تحقیق و تفحص
و رطلان به توفیق حسنات چنانکه باید موفق بود آدم خوب النادر کالمعدوم   رقعه ۳۹ فرزند عالیجاه
داروغه عرض مکرر شما را احتیاط شنیده ایم اینجا سیاوش خان شاه میر با وصف منصب پنجصدی جاگیر حاصل
آنچنانکه عرض است مقصد این کار را دیانت شرط است اسد الدین پسر دلاور خان که پیش ایشانست اگر این جوهر
ضمیمه شعور داشته باشد بنویسند که بحضور طلبیده شود و بخدمتی مامور گردد این فقره از خود رفتن
پیوسته جویای ایشانست و آن حکم را اعتقاد دارد از حکیمی پرسیدند که دارو چیست مرض را گفت بغرض
که جوهر بیست از خلقت جبلی در مصقله آب و تاب این نظر غور و توجه باطن آنکه او کزیهیچ هم محتاج دوا
نماند و جوهرش همه حال روشن و مجلی باشد و زنگ احتیاج پرده صفائش نگردد   رقعه ۴۰ فرزند عالیجاه
اشقیا از چهار کونده قادر آباد به تواتر راه میزنند و مسافران کمتر راه بسلامت طی میکنند احتمال غالب که بیخبری
العاقل تکفیه الاشاره شما را خبر دور و نزدیک نه رسید از احوال بد روز خبر اعلم ندارید فکر کار
باید کرد نوکر خوب را بنوازش اختیار بخشیدن و بد را بکیفر عمل رسانیدن عدالت است الدنیا مزرعة الآخره انتظار جواب
داریم ظالمی از عالمی در حق خود فاتحه خیر خواست جواب یافت که درباره ستمگاران خیر و از مظلومان دعای خیر
اثر ندارد   رقعه ۴۱ فرزند عالیجاه چون با عزیز را چند فقره از بیاض اعلی حضرت خوش آمد با اقتضای شفقت قلبی
بی اختیار بآن فرزند دلبند نوشتیم که تنها متلذذ نباشیم چند این چیز بهترین اعمالست [illegible]
نرنجیدن بعد عدم حصول مقصد نرنجانیدن مردم خوب مزاج نخواستن با کمال احتیاط صحبت داشتن با اهل معاد

جستجو کردن قابلان با استعداد و باز نداون پیش خود مردم جهال و دادن بار باب استحقاق قبل القدر توفیق
پیش از سؤال کریم و داشتن اهل فضل مصروف نمودن مزاج بعدل و میل نکردن با قوال بی‌غرض عقاید تسخیر نمودن از
احوال متوکلان بی‌مکاید غنیمت و دانستن وجود یگانگان که بیگانه از خلق باشند پیش از آن جمعی که مصابیح امور دنیا
و عقبی بودند درین هنگام هم مردم خوب بسیار بند اما دل متفحص توفیق پیش پا دیدن آنها گو ظاهراً بعد چندی بدر
ازین خواهند شد **فرد**   من و ضع زمانه در فکرم   که مبادا ازین بتر گردد
شما که داعیه جهانبانی دارید بخود بپیدید بخواهید و بگیرید و نگاه دارید **رقعه ۲** فرزند عالیجاه گلشن روان نام اسب پهلوان
که آن عالیجاه برای سواری ما فرستاده اند بسیار پسند کردیم خرامش با یال و جمال همه صفات فرسیت ارو برار
نیاورد هر چند کوشید چندان که تند تر سوار میشود ناظر از سواری آنها محظوظ نشد دو اسپ کی بنام خوشخرام و صبا رفتار یا
امانت خان که در اهتمام الله یار خان طیار شده اند برای آن فرزند میفرستادیم اما آخته یکی هم یک اشک سبز رود
که اصلاً عیب چرا امید نهند جان با خواهیم فرستاد **رقعه ۳** فرزند عالیجاه تفصیل مصائب سفر بیاق کوتاه از
نوشته وکیل و اظهار حواسیس شنیده باشند حالت نادیدنی و محنت ناکشیدنی به سپاه میان و لشکریان گذشت
که صعوبت این بیاق سر اپا مشاق بسر آمد و تخیر و مراد و معاودت شد اگر چه چنین اراجیف از لشکر ساکنان خلوت
میگویند اما محل عرالی در انقطاع و اضطرار خلق الله تاثیر کلی دارد و آن اشارت بر شامت این بیچاره ناکاره میرود
قلعه ستاره بسم اعظم تاره موسوم شد شادیانه فتح بنوازند و حرف ایام طفولیت یاد دارند که با باجی بهمون نه
قلعه سنارا با سم نوال تارا موسوم شنید و تفصیل پورش ما را از کنیز ان مع دبیر شنده **رقعه ۴** فرزند عالیجاه درین آباد
میر عرب وریش او بیده اند البته باز برود و سلام این شرمنده عقبی طالب بیارا الابلاغ نمایند و خیر عواقب امور
و سلامت ایمان از دل و جان مسالت کنند و بگویند که نزدیکی پال پی و دوری از حسن عمل عمر این غافل بیحال گذشت
و قدری که مانده نیز لا حاصل بود قدم حیات پا بس دو فکر نجات پس سر **فرد**   آنچه ما کردیم بر خود هیچ نابینا نکرد
در میان خانه گم کردیم صاحب خانه را   **رقعه ۵** فرزند عالیجاه ماجرای بی ادبی و ناهمواری میر ... که از
وقائع سرکار آن عالیجاه مفصل بانکشاف گرائیده ... معنوی ... اتفاق حال آن و ... لطف حق با تو مواسا ... کند
چونکه از حد بگذرد رسوا کند   معاتب ساختن و از نظر انداختن او مست وجوب داشت که ...

ما در پیر مینازد و بقول سعدی میداند فرد   منت منه که خدمت سلطان همیکنم   منت شناس ازو که بخدمت بداشتت

بهر تقدیر ملک شما آن ایشان انچه هر چه خرده خلعت خلق خالق کرده اگر این جرم بگفته نابخشند خوبست هر بهر عصه

که مستحق کرامت گناهگار اند

رقعه ۴۶ فرزند عالیجاه اعلی حضرت از سعدالله خان پرسیدند که اسباب خوشنودی خالق و خیریت عاقبت چیست عرض کرد که عدالت و سخاوت که حضرت آفریدگار در ذات اقدس آفریده شخصی ازراه کنایه بخان موصوف گفت که مردم متدین و وفادار در عرصه روزگار کمتر شاید بنظر شما در آمده جواب داد که زمانه از آدم خوب هیچگاه خالی نیست صاحب خرد میباید که دریابد و با آنها بپردازد و بکار خود بسازد و گوش بر حرف اهل غرض در حق او نگذارد اعلی حضرت تبسم فرمودند که مردم متدین آبرو طلب و متصدی خوب غنیمتست هر کرا خدا تعالی بمرتبه اعلی فائز گرداند باید که تفحص آنها نماید و جوهر قابل را یگانه سازد و اگرچه بیگانه باشد و از جاهل هیچ هر بیگانه شود هر چند او خود را یگانه داند متصدی آشنا پرست قرابت دوست افتاد

رقعه ۴۷ فرزند عالیجاه روزی اعلی حضرت در خلوت بدارا شکوه ارشاد نمودند که در حق امرای پادشاهی کج خلق و بدگمان نباشد و همه را مشمول عواطف و الطاف دارد و عرض غرض آمیز سخن سازان در حق اینها جماعت نشنود که این حرف وقتی بکار خواهد آمد از بسکه دل میسوزد حرف ناگفتنی میگویم نفاق با مردم کار ضائع کاریست

رقعه ۴۸ فرزند عالیجاه روزی اعلی حضرت متألم بغسلخانه تشریف آوردند سعدالله خان و علی مردان خان موجب ملال خاطر اشرف استفسار نمودند آنحضرت فرمودند که چند کس از ناظمان ملک و عمال طعمه اجل شده اند و مردم دیگر با فرد شکوه بالفعل بنظر نمی آیند که زود متحمل چنان امور خطیر توانند شد باندیشه این که مبادا ابتر شود خاطر متردد است قلیچ خان عرض کرد که رونق مهمات خلافت ازل تا ابد منحصر بهمت شخص قدسیت بالفعل هیچکس از نوکران خانه غلام چنان تربیت شده اند که بمنصب والای پادشاهی و تمهید مهمات صوبجات و رتق و فتق معاملات سزاوار اند مجرد استماع این حرف در مزاج اشرف فرحتی پدید آمد و حکم شد که آخر روز بملازمت بیارید تا سیر صورت و سیرت آنها کرده شود چه خوش باشد اگر کارهای خاطرخواه متمشی گردد چنانچه بر وقت بحضور پرنور آمد بعد تحصیل دولت ملازمت اقدس عرض جوهر انسانی و کاردانی داده هر یک بعنایات و قدردانی خدیو آفاق بمنصب لایق از ذات و تا بیان عز اختصاص یافت و آن حضرت خان مذکور را نیز

مشمول عواطف خاص فرموده یک هزاری ذات و دو صد سوار اضافه داده فرمودند مصرعه
ای محبت تو خوش که وقت ما خوش کردی ✦ خان موصوف در جنب شکرانهٔ پذیرائی عرض خود و تفضلات
خداوند نعمت یکهزار مهر با اهل استحقاق بخش کرد رقعه ۴۹ فرزند عالیجاه کامیاب شان پیشکار بخشی شما نوشته اند
بیت هر که تیغ ستم کشد بیرون   فلکش هم بدان بریزد خون   اگرچه برای نسق آنچه کرده اید کردید
اما اگر استعجال نه بار روا جائز نمیداشتید خوب بود معهذا قصاص اگرچه از آئین عدالت است لیکن عفو آن زیاده
موجب خوشنودی حضرت باریست از اینجاست که گفته اند مصرعه   در عفو لذتیست که در انتقام نیست
رقعه ۵۰ فرزند عالیجاه سعادت توام محمد اعظم حفظه الله تعالی و سلم شما حالت اسپان سواری که دیده اند
جهانگیر پادشاه بجنس آخته سگی سیاست شدید مینمودند خطاب صف شکن خان باین بی جوهر خیلی بیجاست
برعکس نهند نام زنگی کافور قول اعلی حضرت است که آدم بی شعور ضایع کار نباشد چه باید کرد که از محن و مشاق
سفر و اشتیاق وقت حضور تجویز موقع نمیتوان نمود ایشان کسی را از بندهای رکاب خود تجویز کرده عرض نمایند فرد
با همین مردمان بباید ساخت   چه توان کرد مردمان اینند   رقعه ۵۱ فرزند عالیجاه واقعه نگار
پرگنه لونی ببرادر خود مینویسد که پانزده شانزده هزار روپیه هر سال از راهداری می آید و امین فوجدار زیاده
از هزار دو هزار داخل جمع نمینمایند فی الحقیقت این راهداری نیست راهزنیست مال عوام محض حرام است اگر
از صد پنج و چهل یک میگرفتند مضایقه نداشت چون بر این تقدیر خیانت امین ظاهر میشود اول تحقیقات این
فرمان بنام ناظم صوبه دیوان صادر میشود بعد اثبات فهمیده خواهد شد آنچه از زر عشت پیدا میشود نصف بجاگیردار
گوار نصف سوای آن مال خالصهٔ شریفه است عرض اعلی حضرت شخصی هنگام عبور سواری خاص بآنگ بلند
برخواند که این عصر میمنت اثر جامع جمیع حسنات است خدیو عادل وزیر اعظم حیدر و رس پیران متدین خلق آسوده
مرفه الحال شکرانهٔ این عطیت جناب ایزدی بر ذات اقدس از جملهٔ مفروضات است آنحضرت بعد استماع
این حروف در سواری راندن اندکی مکث فرموده بندهای خاص را از دور طلبیده دست بفاتحه برداشته
و او را بعنایت خلعت نواختند سعد الله خان آن وقت بسمع والا رسانید که مصالح بقدر خواهش خواست
بقدر جوهر پاک سر بلند رقعه ۵۲ فرزند عالیجاه سعید خان بهادر ظفر جنگ شخصی را از نظر اعلی حضرت

گذرانید و بحسن توفیق درحق او کلمات خیر ادا کرد سعد الله خان از حق نگذشته گفت خوشا حال سعید خان

که چنین آدم را پیشکش میکند و عرض خوش کردارش جهیده بر زبان مبارک آنحضرت رفت که نوکر کنانید سعی

کار شما و چیش آوردن مردم خوب کارها و رونق کارهای ماست صاحبان رساله این منت بر ما گذارند که مردم

خوش تحریر و تقریر و عامل آباد ان کار و سپاهی قبیله دار را بسیار میخواهیم هر جا باشد بهم رسانند از نظر اشرف

بگذرانند امیر الوزرا عرض نمود که آدم بهر صنعت در حضر اقدس مشق بهر حسن عمل که میکند آخر کار منصب در خور

و عطای خلعت فاخره امتیاز مییابد حکم شد که دیوان اعلی امتحان جوهرش کرده خدمت لایق تجویز نماید

سعید خان بهادر در کفاره این همه حسن توفیق خدیو قدردان ده هزار روپیه بفقرا و صلحا و غربا تقسیم نمود

رقعه ۵۳ فرزند عالیجاه روزی بهار امل دیوان سرکار برادر نامهربان فردی از نظر اعلی حضرت گذرانید که

ده لک روپیه بابت طلب تفاوت ایام ماهین از سرکار والا طلب است تنخواه آن فرمان شود آنحضرت فرد حواله سعد الله خان

فرمودند که از روی سررشته دفتر دیوانی تحقیق نموده بعرض رسانند خان مذکور فی الفور التماس نمود که چنین بهار از تنخواه

تنخواه میشود ثانی الحال در مطالبه تصرف حساب نقدی محسوب میگردد و دار اشکوه بعد برخاستن بار با دیوان

اعلی کلمات تند گفت چون از روی فرد مسئله مشرف بخلوتخانه بمسامع علیا رسید همان وقت شقه برادر نامهربان

نوشتند و این فرد هم بقلم آوردند فرد

با صاد دل مجادله با خویش و جنگ نیست هر کس کشد بر آیینه خنجر بخود کشد

دریافت صدق و بطلان خاصه ابنای ملوک است بهار امل کفایت خانه شما و سعد الله خان صیانت

مال ما میخواهد هر گاه این فرد از دفتر شما درست شده بود بایستی تحقیق نمود که تنخواه آن از سعد الله خان

ممکن الحصول است یا نه ملول ساختن بندهای پادشاهی خصوص سعد الله خان بسیار بد است و بدست آوردن

دل این مردم خوب مصالح کاران صاحب شعور واسطه افزایش مال و خوش نامی صاحب ملک است آخر روز

چند تهان محمودی زردوزی یکرنگ و سه هزار دینار نقد بسعد الله خان انعام فرمودند رقعه ۵۴ فرزند

عالیجاه این نقل زبانی شخصی معتبر بگوش رسیده بود در رشته تحریر کشیده شد که بهوش آن فرزند هم برسد روزی

اعلی حضرت علی مردان خان و سعد الله خان را در خلوت خاص اختصاص بخشیده از زبان گوهر فشان فرمودند

که رتق و فتق ملک و مال منحصر در فهم و انصاف است نعوذ بالله اگر پادشاه بی جوهر به تعلق افتد فائز آید

و وزرا و امرای کافی حسن تدبیر را بر روی کار آورد اختلال کلی در نظم و نسق بلاد و رود و بهر پریشانی رعایا
و بی‌سامانی برایا و تنقیه کم حاصلی و ویرانی شود شما جسته بتد با فقرا و صلحا صحبت داشته بعد نماز پنجگانه برای
دعا نخواسته باشید که رونق سلطنت نگاهد و هیچ کدام بد بر زبان نیارد و بعد ما هر که از پسران فرمان روا شود
بتوفیقات خیر موفق باشد بعضی اوقات این اندیشه بخاطر راه می‌یابد که همین پور خلافت اگرچه اسباب شان
و شوکت سامان تحمل و صولت همه دارد لیکن بعد نیکوان و دوستان اتفاق نشد ع با بدان نیک و بد نیکانست
شجاع غیر از خیرچشمی و بغضی ندارد و مراد بخش مجهول الکیفیت با کل و شر بساخته و الهم المخمر ست مگر فلانی معنی
این عاجز فانی ذی عزم و مآل اندیش بنظر می‌آید اغلبکه متحمل امر خطیر ریاست تواند شد سعد الله خان این
مصراع مولوی بر خواند ع مرد آخربین مبارک بنده ایست آنحضرت تحسین نمودند ع
تا دوست کرا خواهد و میلش بکه باشد رقعه ۵۵ فرزند دلبند من میگویند علی مردان خان و ابوسعید میرزا و قلیچ خان
روز چوکی سپاهیان را اول تواضع قهوه میکردند و وقت حاضری حاضری و هنگام طعام طعام و وقت رخصت
خوشبویان میدادند و بر در خانه آن جماعت طعام اقسام میفرستادند و میگفتند که نسوان و طفلان اینها بر تنها خور
این فرقه و کم همتی طعن نکنند و حضرت نخورند شخصی در زمان سلف پیش بزرگی شکایت زمانه آغاز کرده فرمود که
هنوز موقع سپاس و موضع حمد بیقیاس است که انسان از خوف جان و نه غم مال و جان است و نه اندیشه سستی دین
و ایمان در زمان مستقبل بنیاد ابنای دنیا مبدل خواهد گشت جورهای متنوع ظهور خواهد یافت عدل و احسان
قطعاً خواهد رفت ناظمان و محافظان بلاد بر بلا بغارتگری خواهند گرائید خلیفه عصر چشم از داد و خواهان
خواهد پوشید امیران مصلحت همدیگر بمعاونت ستمگران خواهند کوشید حق را اهل و باطل خواهد گردید نسوان برابری پیش
خواهند آمد و دختران بر آبا خصاص جو خواهند یافت مردم دنی لقدر از بس بدیلی بیقدری عمداً با صلاح کار نخواهند پرداخت
مستحقان امور بادیه گوشه نشینی پیمود نخواهند بود و بی شعوران ناکرده کاران کارفرمائی خواهند نمود و پسران پدران را خواهند رنجانید
پدران بی شفقتی خواهند گزید زنان صالحه از فسق و بیمهری شوهران طالح خواهند نالید باران بر وقت نخواهد بارید حکام غلات را
تعرض شوم طمع بگران خواهند فروشانید ممالک از تنظیم کارفرمایان ویران خواهد گردید فواحش در مساکن خوب این جوقین جلا
ساکن خواهند بود و مردان بپوشیدن لباس زنان رغبت خواهند نمود رقعه ۵۶ فرزند عالیجاه فاضل خان

میرزا هادی شما در گذشت پدر و آمد پیر از دار سرای کار خوش اعمال بود عمله تحاویل را سر رشته میداشت
و خانه این بی سر سامان اند میر سامانی خود در روشن میساخت در خوش سیرتی وزیر خان حاجی محمد هم شبیه بنا بر آن
سید محمد خان میر بیار هم اگرچه بد نیستند اما متصدی تنخواه گیر نه چون منتسبان شما اکثر ملازم ما میشوند حالا قابل حال
میخواهم از شما بگیرم شما برای این کار میر محمد محسن را نگاهدارید اینجا قحط الرجال است تا آمدن او عنایت الله خان
سر انجام خواهد کرد گو مشاغل بسیار دارد حق حافظه مریم شیر سلطنت بر پسرش هم از خصوصیت یگانه نیست ما طرف
خویشاوندان سخت میگیرد مکرر به رمز و تصریح نصائح میکنیم که رکهنا تهه سعد الله خانی خدمات مالی برادران
خود نمیداد و میگفت که خانه بر انداز متصدیان همین بلا اند خدای تعالی رفیق بدر راه هدایت کند یا گرد
بشکند رقعه ۵۷ فرزند عالیجاه انبه ذائقه پسند بذائقه پدر پیر خوشگوار آمد نعمت دولت پسر جوان باد
ع هر چه از دوست میرسد نیکو رقعه ۵۸ فرزند عالیجاه جان پدر و حاصل زندگانی پدر صوبه گجرات
مثل بنگاله و دکن قابل نیست بنا بر بعد مسافت و سر حد مملکت تجویز ناظمان خواه مخواه منظور نشود بر دیده یا من بعد
عمل نمایند تا آن وقت که آن هم قریب است بوعده و وعید کار متمشی باید کرد و فوجدار پرگنه دهد که پسر میر بیست
بنا بر عوارض بدنی ملازمت شما نکرده بحال باشد بطور او واگذارند رقعه ۵۹ فرزند عالیجاه فقیری حدیثی
نوشته آورد که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم از حضرت جبرئیل علیه السلام پرسیدند که کدام عمل بهترین اعمالست
گفت خدمت ملوک که نفع و ضرر با اهل حاجت رساند من میخواهم که در خدمت ملوک باشم تقاضای حاجات مسلمانان
میکرده باشم عرض نمودیم که نقصان نیست رقعه ۶۰ فرزند عالیجاه هدایا که امرای الٰی آرند برگشته دادن آن
نقصان حیثیت ما است اگرچه این مرتبه برای مصلحتی معاف کردیم لیکن آینده چنین بعمل نیاید رقعه ۶۱ فرزند عالیجاه
اسپ کی که این مرتبه فرستاده اند صورت و سیرت خوب دارد از اسپان ولیکن هم خوب بر آمد سبک سیر نام کرده ایم
که اسم با مسمی باشد رقعه ۶۲ فرزند عالیجاه موسوی خان را تجویز آن فرزند بخشی اول کردیم آدمی اگر از عهده
یک کار هم خوب بر آید غنیمت است صورتش بد نیست سیرتش نمیدانیم ع که خبث نفس نگردد بسالها معلوم
کلیه نیست هر کرا خدمتی باید فرمود تجسس احوالش باید بود که ابنای دنیا در ابتدا تقدیم حسن خدمت
می نمایند و باز اغراض نفسانی را کار فرما اینجا بعد افتخار خان محمد علیخان خانسامانی را افضل خان

وفضلا اهل خانه خوب کردند که آثار خیر از ناصیه آنها هویدا میشد امراض بدنی را اطبا علاج توانند کرد اما
مرضهای غرض به مقلب القلوب واگذار رقعه ۶۳ فرزند عالیجاه سلمه الله تعالی میخواستیم دیانت خان
عبدالقادر را دیوان سرکار فرزند زاده بهادر بکنیم اما اصلی می براید توقع دیانت ازو غیر متوقع رقعه ۶۴
فرزند عالیجاه شما سلیقه درستی در طیاری فرمایشات دارید گجرات زیب و زینت هندوستانست اهل کسب
و هنر و اهل حرفه همه جهت آنجا میباشند بالفعل از کارخانه پادشاهی تعلقه آنجا آنچه می آید درشت و گران
درین باره جد و جهد بسی البته لازمست رقعه ۶۵ فرزند عالیجاه از وقائع نزبدا مفصل معروض بارگاه والا گردید
که امان الله بیگ داروغه توپخانه آن فرزند ارجمند بستاپی شیطان همتای شقی بی حیا را شکست داده
چیره باتخانه و قافله را بسلامت آورد فی الواقع تلاش و جانفشانی او در فقاقیش سزاوار تحسین و آفرین است
رعایتی که مناسب باشد بنمایند و بحضور هم معروض دارند رقعه ۶۶ فرزند عالیجاه میر جلال الدین
که از آن فرزند جدا شده ظاهرا همشیره زاده همت خان مرحوم است که میر بخشی بابو و سعید زاده کریم النسب
چرا باو مربوط نشد رقعه ۶۷ فرزند عالیجاه پسران شمشیر خان چرا جدا شدند استغفای آنها بی سببی نخواهد بود
قدر یاران اندک حرف برانداختن از جدیدان توقع کار رو شدن محض بیمعنی تا آفتاب مشرق بدیوار و بیابان
در چنین خیال بهر حال اگر در حضور اقدس بیایند و منصب پادشاهی اختیار نمایند مضایقه نداریم رقعه ۶۸
فرزند عالیجاه بیت

همنشین تو از تو به باید … تا ترا عقل و دین بیفزاید

از واقعه بار مسموع میشود که در محالات تیول شما ظلم صریح بعمل می آید مظلومی بیچاره که تا بوالی نرسد و او را
ظلم از سر آن نکند مطلب به دیوان قضا بنام والی عامل بنویسند بخشی دوم را این قدر اختیار دادن و اعتبار
افزودن که دیگری را در کار او مجال عرض نباشد چه معنی دارد اگرچه استقلال آدم کار هر قدر باید افزود بجا
اما فاعل مختار ساختن و بجزویات ساختن او بیش در ختن محض بیجا رباعی

با بد منشین و باش بیگانه او … در دام افتی اگر خوری دانه او
تیر از رخ راستی کمان از کج دید … بنگر که چگونه جست از خانه او

بترس از آه مظلومان که هنگام دعا کردن … اجابت از در حق بهر استقبال می آید

رقعه ۶۹ فرزند عالیجاه افتخار خان
درایام خدمت خانسامانی از خوش فطرتی و همه دانی و جزورسی حرف خوبی عرض نمود که بی دیانتی مخصوص

باخشید و حرمال نیست راستی را انحلاف و خلاف را راست وانمودن عین خیانت است خیلی خوش گرد دیدیم و بجمیع
مقربان و اهل خدمات حضور قدغن فرمودیم که احوال هر کس را بی کم و کاست عرض میکرده باشند و پاس مراتب
خویشی و آشنائی و بیگانگی منظور ندارند رقعه فرزند عالیجاه جسونت کهتری را هر گاه اعلی حضرت بخطاب ابائی
امتیاز بخشیده و فقره وارثی فرموده ارشاد نمودند که میان ما و جاگیر طلبان امین باشی یادداشت تو معاف از ان
و اضافه هرگاه رجوع شود چهار پنج منصب دار آخر روز که ما در صحن غسلخانه نقشه صوبجات و عمارات می بینیم از نظر
بگذراند با حسب و نسب هر یک بنظر ثالث دریافته برای جاگیر حکم فرمائیم همچنین بداروغه داغ تصحیحه حکم بود هر قدر
وسکات داغ مواجب بخشیان ببینند بعرض قدسی رسانیده سپاهان به داغ رسانند و محکمه در دیوان بنا یابد بسبب
تسیاق پر مشاق توجه ما از کارها برخاست لهذا در نسق ضوابط اختلال کلی راه یافت آنحضرت مکرر میفرمودند که
دیوانیان شکر گو بیتانی فوجداران و داروغه عرض مکرر کرده بخشیان و منصب داران سپاهیان را در تنبیه و مدعی و تحقیق
شعور باید که بهتر از همه باشند رقعه فرزند عالیجاه ماجرای بی ادبی و بی اعتنائی الهیاری هدایت کیش پنجابی
که به مرا فاضل الانوار شاه بنده نواز گیسو دراز خمر خورده فتنه و مقتله خود را عرض و افصل از فرد سوانح نگار
معروض بارگاه والا گشت آن عالیجاه را بایستی که هرگاه آن نابکار بایسن احوال منکر در ان مقام فتنه بود کسان خود را
تعین نموده میفرمودند که قتال کرده بیارند و جولان کرده همراه گرزبردار بحضور میفرستادند ظاهر است عاقبت واقع نگار
برین بیاورد ازینجا گرزبردار شدید تعیین کردیم آن لعین را بسته بیارد تا کسان که برروی کار آیند چنین کنند
ما را در چنین مقدمات رو داری هیچ یکی از فرزندان نیست تا بعنایت الله خان و دیگران چه رسد
فرمان بخط انور در حالت نزع صادر شد سلام علیکم و علی من لدیکم پیری رسید و ضعف قوی شد قوت
از اعضا رفت تنها آمدم و بیگانه میروم خبر از خود ندارم که کیستم و چه کاره ام لفنسی که بی ریاضت رفت افسوس
آن باقی ماند ملکداری و رعیت پروری هیچ از من نیامد عمر عزیز مفت رفت خداوند در خانه دارم و نشناختم
آن در چشم تاریک خود دمی بنیم حیات پایدار نیست و از نفس رفته نشانی ندیدار لی و از استقبال توقع مغفرت نیست
مفارقت کرد و چرم و پوست تنها گذاشت فرزند کامبخش اگرچه به بیجاپور رفته است با نزدیک است آن عالیجاه
ازان هم نزدیکتر عزیز القدر شاه عالم از همه دورتر فرزندزاده محمد عظیم سلمه الله العظیم نزدیک هندوستان

رسیده لشکریان همه بیدست و پا و سراسیمه همچو من مضطرب که از خداوند خود تنهائی گزیده در حالت اضطراب
و چون سیماب بیقرار نمی فهمند که صاحب ما نمی داریم هیچ با خود نیاوردم و ثمره گناهان همراه می برم نمیدانم که در
چه عقوبت گرفتار خواهم شد هرچند نظر بر الطاف و رحمت امید قویست با نظر بر اعمال اضطراب نمیگذارد چون
از خود گذشتم دیگری کجا ماند ع هرچه بادا باد کشتی در آب انداختیم صیانت بندگان اگرچه پروردگار
خواهد کرد لیکن نظر بر عالم ظاهر بر فرزندان هم ضرورست که خلق الله و مسلمین ناحق کشته نشوند فرزندزاده بهادر را
دعای آخرین بگوئید وقت رخصت ندیدم اشتیاق باقی ماند بیگم بظاهر اگرچه ملولست لیکن مالک دلها خداست
کوته اندیشی مؤنثات بجز ناکامی ثمره ندارد الوداع الوداع الوداع **فرمان** بنام پادشاهزاده سوم سلطان

محمد کامبخش که در وقت آخرین صادر فرمودند فرزند جگر بند من عالم اختیار هرچند برضای الهی نصیحت کردم
و زیاده از امکان سعی ها نمودم چون خواست الهی نبود بگوش رضا کسی نشنید حالا که از همه بیگانه میروم بر بی اقتداری شما
ترحم دارم اما چه فایده عذاب هر گناه که کردم ثمره آن با خود می برم عجب قدرتست که آمدم تنها و میروم باین
قافله اگرچه از دوازده روز آفت داشت لیکن تاب بیماری در گذشت هر جا نظر می کنم بجز خدا نظر نمی آید
اندیشه لشکریان و لشکر نظر بر وبال آخرت موجب ملال خاطر شد از خود خبرم نیست گناه بسیار کردم نمیدانم بچه
عذاب گرفتار خواهم شد حراست بندگان اگرچه رب العالمین خواهد کرد اما بر مسلمانان و فرزندان هم
حفظ و احتیاط بندها بحسب ظاهر ضرور عالیجاه هم نزدیکست آنچه لازم بود در حق شما گفته ام او هم بجان و دل
قبول داشته نشود که مسلمانان کشته شوند و وبال گردن این ناکاره بماند شما را و فرزندان شما را بخدا سپارم
و خود رخصت میخواهم حالت اضطرابست بهادر شاه در جائیکه بود هست فرزندزاده عظیم الشان نزدیک
بهندوستان آمده و فرزندزاده بهادر در نواحی گجرات حیاة النسا چیزی از روزگار ندیده ملولست حال بیگم
بیگم داند اودی پوری والده شما در بیماری با من بوده اراده رفاقت دارد خانزادان و مردمان حضور هرچند گندم نمای
جو فروش شده باشند باید برفق و مدارا دلی بروانکی کار گرفت دنیا باندازه روادار کشید والسلام رقعه بنام شاهزاده

محمد معز الدین بهادر پسر کلان سلطان محمد معظم شاه عالم بهادر فرزندزاده بهادر فتح ملک غارت
و شکست ... موجب مجرای نمایان و تحسین اوان شد صداری لکهی جنگل و دو هزار سوار دو اسپه سه اسپه

درجلدوی حسن خدمت اضافه مرحمت شد متعاقباً یان باخلعت وشمشیر واسپ وفیل وجواهر خواهد رسید بایدکه بیش ازپیش برملک گیری وقلع وقمع مفسدان آن صوبه ازبیخ وبن که جوهر ابنای ملوکست توجه بکار برند ومنتظر حکم درتنبیه سرکشان ومتوقع اضافه مثل نوکران نشوند که ملک ازشماست ماخوذ آفتاب لب بامیم

رقعه ۵ فرزندزاده بهادر فرزندان مراجدان برای اضافه محله داران و واقعه نگاران بخیلی سند آن فرزندزاده چرا تجویز بیجا مینمایند بلکه اگر دهند خدمت واقعه نگاری بدیگری سفر نمایند که حالا واقعه نگار وا واقعه نگار ما

بیت چون غرض آمد هنر پوشیده شد صد حجاب از دل بسوی دیده شد

رقعه ۶ بنام شاهزاده محمد بیدار بخت پسرکلان سلطان محمد اعظم شاه بهادر فرزندزاده بهادر حسن ازخارج بعرض رسید که هنگام بودن آن فرزندزاده درفتح پور خیره سران برموضع دوهره که جهت مصارف باغ جهان آرا بیگم تعلق دارد تاختند وبیگم درین باب بآن سیدار بخت نوشت ایشان معذرت نامه بخدمت بیگم نوشتند این مقدمه چه احتیاج بانه نگاشتند وسوال وجوابی که میان هم واقع شد بجه معنی مخفی داشتند

رقعه ۷ فرزندزاده بهادر چون شما شارقلعه ستی شاه که پیشتر گرفته اند گذرانیده اید این بکر رست ازفرزند عالیجاه بنابراینکه دریسا قست گرفته نشد امافراهم شدنی ازعالیجاه وجهی اورد

رقعه ۸ فرزندزاده بهادر برای دفع امراض ظاهری ورفع مضرت سحر دعای اجابت مقرون قبت نمایند جمیع فضلا وعلما متفق اللفظ اند که دم کردن سوره اخلاص وسوره شفا برآب وآشامیدن آن خیلی سریع الاثرست واگرچه وزن کردن تمام بدن خود با طلا ونقره ومس وغلات وروغن وغیره اجناس معمول ولایت هند اهل اسلام آنجانیست اما چون فیض این عمل جمعی کثیر ازمحتاجان ومساکین میرسد اعلی حضرت هم درسالی دومرتبه عنصر مبارک را وزن کرده هموزن ذات اقدس بمستحقان خیرات میکردند اگر آن نورالابصار هم درسالی دوبار ودرهریک مرتبه هفت بار باجناس جداگانه که درصدد تسوید یافت عنصر خود را وزن کرده ایثار میکرده باشند برای دفع بلیات روحانی وجسمانی خوب ومناسب.

بیت ضعف وفقر وعجز با فرستم درد مارا هم دوا فرستم الحمد شافی الله کافی الله صاف

رقعه ۹ فرزندزاده عزیز سودای غائبانه حیثیت منصب پادشاهی بدون خدمت بودن سایه ایات عالیات میشود فرزند عالیجاه هم این قسم میکنند بحضور بفرستند یا لوکر خود کنند این صنعت فیروزجنگ نصرت جنگست آن نورالابصار را

بازیچه کار چرخ **رباعی** دوران بقا چو باد صحرا بگذشت تلخی و خوشی و زشت و زیبا بگذشت

پنداشت ستمگر که ستم بر ما کرد بر گردن او بماند و بر ما بگذشت آینده چنین بعمل نسا باید

رقعه ۸۰ فرزندزاده بهادر من درین زمان قحط الرجال و النسا کارها باستغنای قلب باید کرد نه بگفت و شنید میرزایان بدراه زیاده برین نمی توان نوشت که بقیت معصیت گشد **مصرع** دیوار گوش دارد و نهفته لب بجنبان

رقعه ۸۱ فرزندزاده بهادر من میان خان عالم مرتضی الظاهر و الباطن و نصرت جنگ منافقت های لیبیا واسطه ساخته هر دو را موافق باید کرد و در تالیف دل نصرت جنگ کوشند نیابت الوا بدیوان خود مقرر نمایند و برای سرسامانی فداخان را فرستاده شد

رقعه ۸۲ فرزندزاده عزیز من از دین و دنیا مستفید و فیروزمند باشند قلعه ترکیند و نول کند را از شقیای ضلالت پیوند گرفتند الحمد لله کارهای آن نور الابصار و زبده نور اوار تحسین و آفرین بسیار است و شمشیر خان شاهم … کار خوب از آدم خوب می آید ترکیند را شمشیر گده موسوم کرده و مهم نکی را گرفتن و دیگری به ادعوی کردن خاصه حرص بیت المال عالمگیر نیست **بیت**
کاسه چشم حریصان پر نشد تا صدف قانع نشد پر در نشد

رقعه ۸۳ فرزند بهادر دره بجوری لشکریان جنود اعظم فیروزیست آن سعادت نهاد عالی نژاد در ذوق ارشاد سراسر شاد جد و جهد اتم در تمشیت این مهم مصروف دارند که در قلمرو هندوستان این پارچه زمین عطیه کریمه حضرت صاحبقران عرش آشیانست هر چه بمیان … مفصل بهیال بران ایجاز و ایزاد توان نمود شاه نامه نویسان خوش تحریر تفاصیل آن در سلک ارقام خواهند کشید بر صفحه اوراق روزگار ابد الآباد یادگار خواهد ماند **فرد** اگر شبنم چمن سیر دمی قدم برارد که هیچ رنگ حنا میرد بهار ازو نشست

رقعه ۸۴ فرزندزاده بهادر مجلسیم از ان خود که خان فیروز جنگ نموده زیاده از ضابطه منصب و تنخواه او بنظر آمد از توپ و رهکله و بان و رامجنگی و جزائر و گهرنال و شترنال و گجنال و سواران با یراق و جهان و فیلان با برگستوانهای براق و دیگر لوازمه طمطراق آن قدر که باید بلکه نباید ملاحظه شد چنانچه اکثری از ان بسیر کار والا درآمد شما که مضاعف فوجیا سپر چرا زرها ضائع میکنید و بی مصرف صرف مینمایید آنچه در کار بود ساختنش ضرورست و دیگر همه خود بیاد …

رقعه ۸۵ فرزندزاده بهادر عرضداشت آن مسند از نظر گذشت از دو حال خالی نیست مارا بمالوا و اکبرآباد باید رفت و شما در دکن باشید یا خلاف آن از هر دو

آنچه اصوب باشد بنگارند رقعه ۸۷ فرزندزاده بهادر آن نورالابصار در اکثر عرضداشت می‌نویسند که قابل
ابد اتصال این بقیر نهایت دشوار است تا به ابد چه رسد همگی بیامن افضال بهمال ایزد متعال باشند که خلق
الانسان ضعیفا واقع شده بیت
از خداوان خلاف دشمن و دوست
که دل هر دو در تصرف اوست
رقعه بنام محمد عظیم الدین پسر محمد معظم شاه عالم بهادر فرزندزاده حافظ قرآن عظیم وقدیم تعصبی کارهای
بیشست شوق دیدن آن نور چشم از حد بیش باید که نظر بر کارهای سرکار شاه والا و شوق ما کرده بمجرد رسیدن فرما
مرشد قلیخان که به نیابت در اینجا گذاشته خود با فیلخانه و خزانه پادشاهی روانه حضور پرنور شود بل اگر پیش از
رسیدن فرمان کوچ کند اقرب با طاعت است رقعه ۸۸ فرزندزاده عظیم همچو من غافل از خدای کریم طلم خلق
که در نیت خالقست خوب نیست خاصه بنای ملوک را از ارتکاب این بسیار بد مسائل حقیه الموت حق والبعث
حق والصراط حق والجزاء حق بالسر والخفی همواره منظور نظر باید داشت هر ساعت خود را از فتنه‌ها باید شمرد
تا نوبهال مراد از خاک انتظار خیزد و گلهای متمنیات از صحراء مطلوبان بدمد این سودای خام را از کجا آموخته
نه جد شما دارد نه پدر شما بهتر است که دماغ ازین سودا بپردازید ما خود شما را بهتر از دیگران میدانیم و شما فی نگاهیم
ع خود غلط بود آنچه ما پنداشتیم رقعه ۸۹ فرزندزاده عظیم القدر الشأن که در باب تنخواه پرگنه سنگرپور
بجاگیر شاه عالیجاه معروض داشته اند معلوم نشد که این قسم خیرخواهی از چه راه بخاطر گذشته اگر شاه عالیجاه
استدعای این مطلب از آن فرزندزاده کرده اند مضایقه ندارد والا ازین چنین خیالهای خام درگذرند که بر خلاف
دوستی می‌افزاید بل آشوب پندار و غرور است باید رقعه ۹۰ فرزندزاده عظیم اگرچه احداث تاریخی محال سرکار
بدر روز براید وزیر کرد لیکن معنی این محال مفهوم نمیشود که کدام مفتی بفتوی اده این قسم صلاح اندیشان خانمان
برانداز را دشمن جانی ومالی بدخواه حالی ومالی دانند و شکر نعمت حق سبحانه تعالی بجا آرند که شته صوبه زرخیز و زرریز
و همه چیز ارزان و فراوان عطا کرده رعیت پروری اسرمایه دولت دنیوی واخروی شمارند رقعه ۹۱ بنام امیرالامرا
شایسته خان صوبه دار اکبرآباد دیار وفادار خجسته اطوار یاد در حفظ ایزد متعال بوده مشتاق وانند در سحر یکشنبه
بیستم ربیع الاول حالست شجاع هزیمت آورده پای که در رکاب نصرت انتساب این نیازمند درگاه
اگرچه اسم بود بمقابله نمود سزای کردار ناهنجار رو دید بیت
کسی پیش ندهد به
از دست و زبان که بر آید

کز عهده شکرش بدر آید ۔ تفصیل این فتح بزرگ بعد ازین نوشته خواهد شد چون تن سنگ نامرد
پیش از جنگ دیشات که نزد عظیم آمده منزل کردیم گریخته بطرف اکبرآباد رفت طالع الوطن خود برود و خسر الدنیا
والآخرة ذلک هو الخسران المبین باید که آن عضد الخلافت بمجرد اطلاع بر مضمون این منشور والا لوازم سرور و شادمانی
بتقدیم رسانیده باوای شکر منعم حقیقی قیام نماید و بضبط آن صوبه متعلقه او قرار واقعی پرداخته بتعجیل فرزند
سعادتمند پیوند محمد سلطان بهادر را بشتاب تمام ان ناحق شناس تعیین فرمودیم و ما عنقریب با کبرآباد خواهیم آمد

رقعه ۹۶ بنام عمدة الملک مدار المهام سعد خان حسب العرض آن فدوی خدمت تحفگی جی و نصب الذین خان
صفوی مقرر شده حالا او را باید طلبید به برین عطیه الهی بخشند تا آمدن او آن کار را خود ان آن ازین فهم
خبر باید گرفت که محرران بشوم طبعی متحال تعیین نیابند و اهل مطالب نیز الا انتظار بکار خود برنخیزند بیت
هرکس بضمیر خود صفا خواهد داد ۔ آیینه خویش را جلا خواهد داد ۔ هر جا که شکسته بود دستش گیر
تا شوکه همین کاسه اجرا خواهد داد ۔ آن فدوی سبحان جهان بهادر بنویسد که سوداگران آسیان و غیره
مستغاثه عنها بیند و صحبت الظلم ظلمات یوم القیامه از چه رو منظور نداشت یا در موت که قریب تر از شهر گیر
اوست چرا گذاشت از سخط الهی و غضب پادشاهی نترسید و آشنایان را حفظ نمیکند بیت
حلم حق با تو مواسا ها کند ۔ چونکه از حد بگذرد رسوا کند ۔ در خانه خود دیوان کرده می نشیند
چند گوئی خانه و این خلق ان من ۔ آن فدوی از نصرت جنگ پرسیده بطلبد که نگین فرد با وجود همت
لیکن بتمام خطاب فاتمیکند اگر بگوید نصرت جنگ نقطه کنده و منقر کرده عنایت کنیم فرد
دانی که بر نگین سلیمان چه نقش بود ۔ خطی بزد نوشته که این نیز بگذرد ۔ فقیر بکه امروز روح الله خان
آورده بود و دیدیم بطور اخلاف نه بشیوه اسلاف بر چنین کس پند میان عبد اللطیف قدس سره الشریف
بیاد آمد که روزی با این عاصی نمودند تا تقرار امید بدید باشید گفتیم با دنیا داران غرق عصیان اکثر
هم بدین فقرای بصاحب کمال مشغول بحق تنشوی ۱۹ از ما چه باشد و بکجا رسد گفتند ۱۹ ببرایش نیست که درو
حال بر روش بزرگان حتی نمانده انچه ایشان باطن ترش شود ۔ این خوب نیست نعوذ بالله
منه آن فدوی با آن عزیز بگوید که حکم شده است و لیکن صبر السمر تعالی العظیم که مستقال الا الزمه نکهم

هر جا که باشد اختیار دارد بعد ازین مارا خود را از ملاقات بیازارد و وظیفه آنچه مقرر شده عوائد رسید

رقعه ۹۳ آن فدوی معلوم نمایند این چاچی که استعفا می این کار کرده بود از مطالعه آن پیدا است بحکم خاکم [illegible]

استغفار نموده چون با خود خوب سنجید حیله سازی کار برای نفس اماره بود و الا آرزو بر کسی نمی‌توانند کرد

نفس [illegible] این یکی مرده است از غم بی‌آلتی افسرده است الحمد لله که از و و از مکر او رستی

تقسیم سپاه بنقصان صفی بودن از نفس است آن فدوی با خلاص از فقرای کرامت اختصاص دعای خیر [illegible]

[illegible] از بشد نفس نفسها [illegible] خود هم سید صالح و کریم است اگر بخشوع خاطر جمع کند گنجایش [illegible] اللهم احینی مسکینا

و امتنی مسکینا و احشرنی فی زمرة المساکین آمین آمین رقعه ۹۴ حسب الالتماس آن فدوی که عتیق الله خان بحال شد

[illegible] بسیار است اول آنکه جمع [illegible] سپاه زیاده کند دوم آنکه بر احدی ظلم نکند و فوج را بریان نگرد سوم حدود

خود را [illegible] چنان از قطاع الطریق خالی و از امن بسیار کند که مسافرین متردد و تاجر و سوداگر بلا وسواس

آمد و رفت کنند اگر این مراتب قبول کند و بعمل آورد فبها [illegible] و الا [illegible] خلیفه ثانی امیر المومنین عمر رضی الله عنه

در خلافت خود [illegible] امیر [illegible] چند [illegible] یکی آنکه حاجب بر در نگاه ندارد تا مردم بی تکلف

احتیاج خود با او رفع توانند نمود دوم آنکه اوقات خود صرف بکار خدا و خلق خدا دارد سوم آنکه مرکوب اختیار نکند

چهارم [illegible] برای خود و اطفال خود از بیت المال نگیرد کسب کرده از وجه حلال قوت خود نماید [illegible] اگر سپاهی

کسی با عارضه [illegible] مشهور است [illegible] باشد درم بگیرد زیاده ازین جایز ندارد [illegible] همت مصروف [illegible]

[illegible] فیصل قضایا و رعایت قبیله داری آشنائی منظور نکند و دیگر هم شروط [illegible] کتب تاریخ [illegible] مسطور

ما که [illegible] پیشانیم باید که بقدر طاقت خود بکوشیم اللهم اهدنا الصراط المستقیم والسلام علی اهل التکریم رقعه ۹۵ آن فدوی

منعم خان [illegible] شاه عالم را که [illegible] بسکر ایشان نیز یافته امروز برای [illegible] تا از [illegible]

[illegible] که با مید امداد [illegible] قریب [illegible] شده باشند [illegible] قصبه

نام [illegible] نظم [illegible] که [illegible] با کاسه پر خطر

ندانم که سنگ [illegible] [illegible] غیر ازیک [illegible] خود را

گنده [illegible] کامل با فوج بزرگ [illegible] با ساماں [illegible] تا الفصال [illegible]

معنی رخصت این فانی راضی بود اگر اصلح و تقسیم ملک نسبت بطریق وصایا گفته میشود که بسیار نامدار این صاحب
داعیه که ما فی و چشتایی بر تقتال و دولت نزاع حسرت گذشته و عمر تلخی بسر برده جان بندامت داده اند یکی از آن جمله
دارا شکوه بود اگر نصایح اعلی حضرت می شنید چرا روز بد میدید و حق بطرف او هم بود اما ناعاقبت اندیشی را می گذارد
کرد می چند با آسایش برار اللهم اصلح امة محمد وارحم امة محمد صلی الله علیه و آله فی الاول و الآخر و السلام
رقعه ۹۶ فرد فرستاده امجد خان متضمن بی عبد الیهای نوابهای امیر الامرا و پسر محمد مظفر بخشی بیش ایشان
فرستاده شد محمد یار خان هیچ من از خدا غافل حسب الحکم در باب قید نمودن مفسدان از دار الخلافت و آینده تغافل
نکردن در چنین امور ضروری نبوی که فی الحقیقت دست بر نگارد و فرمان هم میفرستم اگر چه در کار نیست فرد
چشمی داری و عالمی در نظر   دیگر چه معلم و کتابت باید   از نوشته عزیزی ظاهر شد که
محمد اعظم کسان خود را در شاهراه بطریق ڈاک چوکی نشانده چه معنی دارد با آنکه اخبار وقایع ایشان نمیرسد عجب که این مقدمه
بعرض ما نرسانیده شاید مانع باریک نظر زاده باشد اگر از کارها رسالی نیست چرا از عقیدیات پادشاهی که نمونه معاملات
درگاه الهی است می آید با و بنویسید که این بدخانگی را که در راه چنین بیرون آورده الا سزا خواهد شد استغفر الله ربی
من کل ذنب و اتوب الیه بیت   کس بشنیم و نزیر کان ازین سستی   با تا گر و کرده ام اگر در دوره است
انگشتری بگین مرد که شد برای قلیچ خان علیحده ش ساده است اکنون چنین بخاطر میرسد که خطاب چین قلیچ خان
بدارو غه جواهر خانه بگوید که مشکل طلبیده تمام خطاب او کنده بخان کور رساند رقعه ۹۷ خطی که روح الله خان
بآن فدوی فرستاده بود با طومار مطالعه اعدا اما منورت تشفی نشد نقشه بر طبق او نقشه خود بفرستد و ستد حالی
بحالی کمی عبد الله خان کرده بی آنکه کاری از او بظهور آید پذیرائی چه حساب دارد لیکن چون خان کور بسرکار
عرض او مقبول شد آن النعم تزرق من تشاء بغیر حساب حالا از وکار درست بسته بگیرد تا این عنایت گرانی نکند
دیگر که در اینبرای او دلیب خوب است کرده اگر بیشتر از رسند آورد او این قلعچه را میگرفت در جلدوی آن چنین رعایت
جا داشت حالا که خود رسیده دلیب را چه وباند بگذشاطر او تفضل محض رقعه ۹۸ امیر خان استقلال ذوالفقار
بدیر فرستاده چنانکه اکثر خبرها ضایع براه بنویسید که [illegible] مشوره باشد اگر چه کار نیست فرد
غرض حالم نیست سیلی ز اسباب بر   آنچه ما در کار داریم اکثر الی [illegible]   رقعه ۹۹ آن فدوی ادعا آنکه میر خان

در گذشت اگرچه با هم باید گذشت ع تا نقش باقی است از زندگی ما هموار است آن فدوی به دیوان دارالسلطنت
گر سر او را و حالت بنویسید که اموال آن مشرور بجد که تمام کمتر قطمیر و دامی و درمی بلکه برگ کاهی گو گذشت شد ضبط نماید
و از خوارج نیز استفسار هرچه تمام تر خبر گرفته و از تتبعه و تحقیق با مستوجب تم استفسار کرده هرجا هرچه باید در قید خود آرد که این
حق عباد است چه شخصی اگر خلیفه وقت اصلاح یا فساد رعایای از فرمان و حد شرع نماید حق مومنین پامال کرده باشد
و در ایام حیات او نیز راضی باین خاطرش این معصیت بر خود گرفته بودیم الکنون چرا باز نگیریم بیت
گفتگو بسیار شد خاموش شدیم مسئله بسیار گفتیم دم نزدیم
رقعه ۱۸ محمد خان را صحبت
[illegible] آن فدوی به بخشی الملک حکم رساند که در دیوان تسلیمات بکنانند و مخلص خان در باب امانت
دیوان [illegible] خواهد نوشت حکم خان هرچه گر نوشت خواهد کرد رقعه ۱۹ پسر بیچ منیبی میل پسر محمد امین خان
[illegible] خانه حکم رساند که او نیز [illegible] مناسب خبر روز نظر بگذرانند اگرچه ضابطه نیست پسر بیچ شخصی که
از پنجاه هزاری منصب کم داشته باشد عنایت شود اما چون طفل است برای دلجویی او چنین عطا بمضایقه ندارد
[illegible] بهادر [illegible] خان بخشی بخشیده بودند وقتیکه پسر شمشیر بزرگ شد از بیستر آن نمی‌فرمودند
رقعه ۲۰ فدوی دو دگان حسن علی خان با فرزند زاده محمد معز الدین بهادر بر سر همراهی بودند اجازت
جهانگیر شاهزاده کلان او نوشته کمی منصب باید کرد و جاگیر ضبط شود تا دیگران را عبرت شود فرد
کمان چو تن بکشیدن نه کباده شود کنند تحمل بسیار مردی قدر گر نجود با شد مرد [illegible]
[illegible] اعمالنا رقعه ۲۱ نشانی که فرزند احمد باین فدوی اخلاص پیوند نوشته بود بمطالعه درآمد
[illegible] چه کسی بسیار دوست سید از بند استدعا کرده اند فی الحال تجویز باید کرد و جهت تسلی چیزی با ایشان
رقعه ۲۲ آن فدوی بخاطر خود سنجد که حضرت فتح الله خان بکابل شاید که خوب باشد آوران بیگه صاحب او
[illegible] نیز دارد و معلوم بلغت باید که بار وحاکم خان همراه داده بودیم با خانان کوه و سیاه
[illegible] او دوست [illegible] تعینات او نیز جهت خود و باکید جو فرود از باب اطاعت
[illegible] خان هر فهای بی [illegible] بروصع تحمل و سهک [illegible] چنین کس که سه هزاری نبود
[illegible] بهادری باینجا نمی‌دور و شاه بهادر را خبر و هوشیار باشد نباید دید که چه خواهد کرد

اگر حالا آن مخلص ازین مراتب جمع باشد چه مضایقه والا بودن او در رکاب اولیست **رقعه ۱۰۵** فدوی با خلاص
خوبانی محمد خلاص عنایت الله خان عرض نمود که مهین پور خلافت مقروض شد و طلب سپاه بسیار شده حالیکه این قدر
مناصب نامناسب و موجب تنخواه بدون ملاحظه لیاقت مردم مقرر شود و این همه الغاملات و رعایات بیجا بظهور رسید
چرا نباشد حافظ قرآن شد و فال بقرآن گاه بد زشتیر هم یاد ندارند و تفسیر این گاهی سهواً هم نمی خوانند بیت

چشم باز و گوش باز و این ذکا — خیره ام در چشم بندی خدا

دیوان هم محبوس است و کشمیر وطن
فکری باید کرد و دیوانی تجویز نمود اسلم خان نسبت **رقعه ۱۰۶** فدوی با اخلاص شب ابوالوفا عرض کرد که
اسباب جای نمازخانه مستقل و فرسوده شده و دیگر کارخانجات طیار باشد و همین کارخانه طیار داشتنی منظور شود و
از مسلمانی بعید است مخانما مانی و حکم رسانند که هرچه در کار باشد با ظهار پدر از عهده سرانجام نماید
حیف صد حیف که ما در خبر دار شدیم **رقعه ۱۰۷** فقیر شنیده بهره از علم ندارد و در ذات خشک معلوم میشود شاید که
آنهم ریا باشد و اکثر اقوال و اشغال وی یکی از آنها روزه صوم وصال است خلاف شرع و در خلیفه وقت این بیت المال است
هرچه کسی دهد بر و حلال است و اگر از محصول جاده که بفتوای علمای ملت مشورت امرای شریک ملک و
برای خود اختیار نموده و آنرا صرف خاص خرج خود داده باشد مروت کند نیز حلال خاصه بدرویش بی ریا
چه طور حرام توان گفت جهش بهر سد اگر معقول گو باید عرض نماید تا این مغلوب نفس هم معقول خود کند و الا هیچ معتقد
کر از خود چیز با شنیده و نسبت بشرع دهند تنبیه باید کرد سلطان محمود عفی الله عنه که ذنبه پرست به مبان
در مجلس راه نمیداد بل در ولایت خود جا نمیداد تا دیگران آنها بصورت فقیر دیده گمراه نشوند و ایشان نیز مجال
گمراه کردن نیابند اللهم اهدنا الصراط المستقیم والسلام علی اهل الدنیا والتسلیم **رقعه ۱۰۸** فدوی با خلاص گله
فتح الله خان الحال نوشته اند تا وقت خدمت خان مذکور رسیده ایم که صحبت این فضول با پادشاهزاده بر آنخواهد
اما چه کنیم ما را الوتنا نمیگذارند و در اوای طلب خطبه ابراهیم میکنند باری بالضد فی ذات فتح الله خان سعید
نابینان کم باید کرد همه سپاه همگی با هر طرفی خفه بهادری بدفتر بخشی و وم داد و حسب الحکم بآن زیاده گو
نوشت که نمک حلالی همین معنی دارد که مرشدزاده را از سینه آزرده کند و بالقای منت خدمت فرو
که وضع سفله و پاس رسم مردان جان نثار مورس ده ملی همت سرگران نماید باستی باین وسیله بزرگ

رضای ما بدست آوردی و بالتماس ایشان اضافه گرفتی حالا هم اگر تلافی ما فات کند خوبست لیکن شاه وجه او
بدبهره دیده پادشاهزاده عرضه داشت کند این قلعه هم انشاء الله عنقریب فتح میشود اما فکر کامی شیطان همت
ضرور بجان فیروز جنگ برای سزای آن سزاوار سرخ جنگ بتاکید بنویسد که پیش از دستبرد دست حسابش بنده
مرد آخربین مبارک بنده است رقعه ۱۰۹ از منعم خان این کار خوب سر انجام نیافت چنانچه باید از
آن سربیامد ناکرده کارست بیهوده گفتار تعلیم باید کرد و بکمی مراتب تنبیه نمود اگرچه من خود تربیت ظلم سع
بیرم و سر گشته و گم کرده ام ابو نصر خان در لاهور هنگامه برپا کرده است مردم آن شهر ایجان ورد
مگر سر عافیت او بیجا رد یا ملک بابی ملک دیده مراتب دراز بخشی نوسیانیده بطلبد و آخر رد دریا فرد ابو نصر رساند
تا بکمی منصب عیش آن عیش افزوده بدو باید تو ا فرق خزان بجو بدست بیرون نهند چون قلم کجروی براه
زبردستان سپاهیست در کار پادشاهی به از پدر در دار السلطنت لاهور عمل خوب کرده اکثر مفسدان شهر و نواح
تنبیه نموده اما کرن بهار اخراج باید خفه حسب الحکم متضمن تحسین و آفرین بنگارد و خلعت مهربانی برای او ملحق نماید
که مزدور خوشدل کند کار بیش رقعه ۱۱۰ فدوی با اخلاص گنجایش معامله نا فهم را بجانب محمد اعظم شاه
باید برد و را معتقد او نمود با هم صفا داد ع دنیا نه متاعیست که ارزد بنزاعی رقعه ۱۱۱ مقرب خان که بتسخیر
بیر ناله مامور شده حسب الحکمی در باب دستگیر نمودن سیندار او باید نوشت تاکید در رفتن خان کور بر سرش درین وقت
که آن سیه مست باده غرور جریده از راه مهری بنا بر تاراج با قوم برگی بقلعه کهلنه رفته بزودی ترقیم نمود و غالب که
برو دست یابد و آن بیراه را روسلم آزار را با بند مکافات کند استغفر الله او چه کند هرچه میکند حق میکند و بجزا
کردار میرساند رقعه ۱۱۲ آن فدوی فردا بباغ برود و گلدسته تفرج بدست آرد هر دم چو کی امروز بیمه ارسال
وجه غیر آن که همراه او خواهند بود در استرضاء خاطر او کوشیده سرور بر سر بیرون خواهند افزود مصرع
چون از و گشتی همه چیز از تو گشت رقعه ۱۱۳ فدوی درگاه عالیجاه آمده اند محمد کام بخش را برای
استقبال باید رفت و بامراء که اسامی آنها بالمشافهه فرموده شد تقدیر حکم رساند رقعه ۱۱۴ فدوی درگاه مخلص خان
بیمارست برای عیادت آن مخلص باید رفت و از طرف ما احوال پرسید این مردم غنیمتند سلیقه عرض او
اعلی حضرت را بسیار خوش می آمد جای او بجز نیابت و فدویت چنانچه باید دارد خدا شفا دهاد

پسر شما امروز نیامده کجاست تا در چه کار او در لطور او نباید گذاشت و تربیت باید نمود چند سپاه حفظ کرده بود
نشده و فراموش کرد ... قاسم خان در باب فتح قلعهٔ چنجی که پادشاهزاده محمد کام‌بخش بحضور فرستاده ...
آن فدوی فرستاده می‌باید دید که اصلی دارد یا متهید دل شکستن آن فدویست مردم دنیا برای اغراض نفسانی
چه چیزها که نمی‌گویند و چه شکسته‌ها که ... کار خود می‌بندند اگر گرفتن راناهی جیا و کشایش قلعه زود تواند شد
چه به ازین و الا اسد خان هم که بجهت مهلت نیست باشد رقعه ۱۱۵ فدوی درگاه فردا ملازمت شاهزاده
شاه عالم بهادر ... بخشی الملک و مردم دیگر را با افواج خودها برای استقبال باید ... آیین گرین آورده
چشم ما روشن ساخت بیت : خوشا وقتی و خرم روزگاری که یاری برخورد از وصل یاری
رقعه ۱۱۶ فدوی با اخلاص دستخط دیوان بر عرضی که عین ... باشد در کار نیست این چنین مهلت از میان
باید برداشت ... معتبری عنایت الله خان کفایت میکند باعتقاد ما حسب المسطور هم ... پروانه ... تولیت
مشهور که اول بنیاد ظلم در جهان اندک بود هر که آمد بران مزید کرد تا باین جا ... ابراهیم خان ... انفصال
قضیهٔ قاضی و دیگر مردم کشته ... معلوم مصرعه کلوخ انداز را پاداش سنگست
الحمد لله چنجی فتح شد راناهی مردود گریخت ... چندان کار نبود اما باغماض کهنه ... از دست رفت
و چندی دیگر دکان سرد شدنی شان گرم ماند ... بخورند دینار ... ازانکه شمار ...
رقعه ۱۱۷ فدوی نابکار ... تنگ گرفتن ... بیگ خود را از چه ... نهی این امر در شرع ...
و مرتبهٔ ولایت خود ... چرا ... عمل نمیکند ... خود را از زبان ... مردم میسازد آدمی باید که مقبول
هر قوم باشد اما ... کند که این هم باختیار خود نیست فرد بخت و دولت بزور بازو نیست
تا نبخشد خدای بخشنده اعلی حضرت از طراوت باغ حیات بخش و دیگر اماکن واقعهٔ ...
دار الخلافت از آراستگی اشجار و بروز اثمار و صفای آبگیرها و حیاض و تربیت نهالان و انهار توجه مفرط بود
و تا ایام اقامت دار الخلافت این مسافر ... نظری میکرد اگر محمد یار خان همیشه خود رفته در زینت
و شادابی آن مکان بوده است چه بهتر و الا حالا میباید هر روزه یکبار خود رفت و کما ینبغی مقید ...
عمارات قلعه و ریاض بوده کیفیات جمیع باغات و عمارات قلعهٔ مبارک و صاحب آباد و اعز آباد ...

و سه هزار روپیه که تعلق به همشیرهٔ عزیز القدر دارد و غیر را بقید انهار و اشجار آنجا وقت بیرون آمدن این بنده ...

باتفاق بیوتات کالمعاینه شده به نگارد بل نقشه بفرستد و کیفیت باغ انگوری و دیگر باغات ...

و باغ محسن خان که تعریفش بسیار میکنند و نیز از ثقات مسموع ممتاز عرضه داشت کند تا حقایق با حسن وجوه

معلوم شود و درزها و صورت شکست و ریخت برای ترمیم داده آید افسوس که تعمیر خرابهٔ دل نکردیم و هیچ

اطفال عمر بلهو و لعب باختیم — صرفت العمر فی لهو و لعب — فواهاً ثم واهاً ثم واهاً یا ربی

افسوس که عمر رفت به بیکاری — دردا که امید خویشتن خوارم — گفتیم که بیکار ... هر روز بود

هیهات که روز رفت بیکاری — تقیید مدعی که خلاف شرع است آنها را از دست این پابند ریائی باید ...

و به قاضی القضاة رجوع کرده موافق شریعت غرا منفصل دهد و حیف و میل به کسی نرود الحمد لله که قاضی ما

متدین است و صالح و متقی چشم برای آن ندارد و در انفصال قضایا حق و حساب منظور میدارد و از صنوف حکم القا ...

شجاعت خان ناظم صوبه بمنصب بلی اضافه هزاری هزار سوار سرفراز شده باید نوشت فرد

این قدر را که ... نیست — کار کلی هنوز در قید ... — اگر در کار پادشاهی همین قسم

فدویت و جانفشانی در تنبیه مفسدان و تحصیل پیشکش زمینداران ... بعنایات دیگر هم امید

خواهد یافت و به مرتبه بلندتر ازین ... اگر ...

عاقبت زین نردبان افتادنیست — هر که بالاتر رود ابله‌تر است — نردبان این جهان ما و منیست — ... استخوانش خردتر خواهد شکست

رقعه ۱۱۸ شجاعت خان درگذشت انا لله و انا الیه راجعون آدم کاردان ... و در گجرات عمل و ...

... صوبه‌داری جهت آن ملک تجویز باید کرد و دو سه کس که بجای خود ... به عرض ... دعا الیکم ...

رغبت دارند اگر پادشاهزادگی را کار نفرمایند و بهتر از دیگران سرانجام تواند داد ... وا دیالله ...

والیه ... و درین ... بهتر از خیراندیش خان دیگر کسی نیست اما میگوید ... از کار رفته باری او را

یا دیگری را مقرر نمایند عتیق الله خان هم ... ابراهیم خان و کشمیریان ... الله خان خوب

... و مآل اندیشی از خلل ... بیت

چشم بر دانش و آیین او — کور شده دیده ... حق ... او

در باب دینداری تحقیق حق از دست ... چه معنی دارد ازینجاست که گفته اند قاضی دامن تحقیقات

شب باید کرد که ... این کار مقدمه تمام نکند و در انفصال قضایا اصلا کوتاهی نرود و از عتاب حضرت
غالب منظور نبود ارچه ... این هم مردم بیشتر ظلم کم بودند و درین وقت که ... و شیطان قوت ... خوب کجا
رقعه ۱۱ ... احکام از ابراهیم خان تا خیر بسیار می رود هزار سوار از تابینان او ...
چشم نمائی و ظلم کارها ... ع راست باید خواجگی با بندگی رقعه ۱۲ به روح الله خان در جواب
صدور احکام بنام دیوان دکن قلعه ... آن طرف کرده است تا از سر رشته کیفیات پرگنات آن ضلع
چه خالصه و چه جاگیر آنچه حالا از تغییر مسعود خان بدعنیت ضبط شده دریافته بعرض رساند آنچه خالصه
مقرر شود برای آن امین ... تعین نماید و آنچه جاگیر قرار یابد پروانه بدهد و هنگام ضرورت جنس توپخانه و مصالح
مورچال آنچه در کار شود بفرستد باید نوشت سزاولی تعین نمود که سلداران با خزانه ... رسانند و نشان
فرزند بهادر که بخان مذکور نوشته اند عوالة وکیل باید کرد یا در خط خود منطوی نموده باید فرستاد ... خیر بهتر
... از ان جماعت نیست که همیشه بیک طور سلوک داشته باشد آنچه فرق ... برای ... اوردن ... بود
از درون هم شاید که صافی نباشد ... عرض میکرده باشد از اختلاط ... بیگانگی شود
... ناگسسته جزو بدن نگردد رقعه ... ذوالفقار خان ظاهرا سزاولان برای بردن توپخانه تعین
ساخته روح الله خان از عین کار متردد نموده اگر چه ... کار ایشان است الا بخان مذکور بنگارد که تا فتح قلعه
توپها را بکار دارد و تا صورت گرفتن این کار سزاولی آن را معتبر نشمارد و طرح قلعه و مورچال فرستاده او منظر
در آمد سمتی که برای مورچال مقرر کرده است خوب است و بچند وجوه بر اضلاع دیگر فوقیت دارد ولیکن از عدم خندق
معلوم میشود که آن طرف ... الا هر از زمین سنگلاخ باشد نقب زدن متعذر خواهد بود ... دمدمه سرکوب
برپا کرد تا از تصادم ضرب توپها تزلزل در ثبات محصوران ارکان قلعه افتد و بزودی این عقده گشایش یابد
فربان هم درین باده ... آنچه باید ... خود ... تاکید نمیشود باامیدهای چنین شاخ شاخ
بداریم چشم گشایش فراخ استغفر الله استغفر الله رقعه ۱۲۲ از افراد فرستاده
سوانح نگار ... فرزند زاده بهادر معلوم شد که شکر الله خان با وجود نزدیک نمودار شدن غنیم ... جم
مشغول باند و خود سواری نکرده ... تنبیه انها فرستاده ... توپخانه نوازش خان رفته از شام تا ...

بخوردن شراب و تماشای رقص گذرانیده باشناع محترز و ممتنع نمیگردد و قصد بهر آزار دارد و آنچه سوال کنندگان برای اغراض نفسانی چیزهای بسیار بر خانه زاد ادا که بیت گرو مامی بندند که بر سر آن قدم نمی‌گذارند که همه مر آنچه با خود آنچنانچه باید تحقیق نماید و بحضور معروض دارد رقعه ۱۲۳ بفتح الله خان از عرض حقیقت مفصل از عرایض معلوم شده موجب مجرای نیکوخدمتی گشت اما این جانب بفتح ثانی سلامت عندیه سست فروشی میسر نکند و باز زده کردن سرکرده ما اسیران نماید رقعه ۱۲۴ مستمند خان فرد که مشعر خرابی جاگیر خود بسبب دزدان بود فرستاده بود تا بنظر در آمد التماس مامور شدن معمور خان بگوشمالی گروه دزدان نموده است حسب الحکم بخان فیروزجنگ باید نگاشت که چون نصیحت ایشان خلف الصدق خود را جمعیت شایسته بآن طرف بفرستد رقعه ۱۲۵ سید سعد الله مکرر خطوط با فرستاده اظهار چیزهای بسیار نموده که سوانح‌نگار نیاید بسر در نظر را تغییر باید کرد و خدمت حکیم اشرف متوفی را خدمت دار الشفا مقرر نموده باضافه نویسد قوت دل شد دید باید نوشت بعد ازین در مقدمات اهل خدمات که بفتوای کریمه و لا ترکنوا الی الذین ظلموا فتمسکم النار در حقیقت ظالمند دخل ننموده باشند که بر غیر ظالم نباشد بنفس خود خاطر در هر ورق مستعدی توزن خود بدعای موت فی الهند و المتولد حقیقت في هذه الدنيا حجت در درگاه بی نیاز هم همیشه این آیه کریمه فاطر السموات و الارض انت ولیی فی الدنیا و الآخرة توفنی مسلما و الحقنی بالصالحین در ورد دارد و در معنی تلقی قبل تمام الانبیاء و الاولیا اجمعین صورتها بجامی آرد اگر چه فضلای حضور نکات عمده گفته اند اما چنانچه باید شفی نمیشود آن معرفت آگاه بتحقیق خود رسد که السلام رقعه ۱۲۶ خبر رسیدن تا اقوت بیع و تحقیق نشانه شدن بدبخت کوکه محمد کام بخش بز و آن فدوی معلوم شده باشد چون تنبیه آن وجدا کردن پادشاهزاده نادان ضرور بود کرده بر سر آن عن القرین اینچه آورد لی بود آورده ام تو من مکین الشیطان له قرینا فساء قرینا فرد

صحبت سفله چو گشت باعث نقصان
گرم سوز دیدن و سر و کند جامه سیاه
بشومی صحبت او پادشاهزاده هم گمراه شده چند چهابکه رخیمه اش

بر تنافذار تختی باید نشاند و از حال او خبر باید داد رقعه ۱۲۷ خانزاد جهان بهادر باین جنسی ابدال مشکل که همه عمالان درین مهم سستی پیش گرفته شدند از حضور تاکید شدید رشید خواست که تلافی مافات نماید

این همه خرابی بی اخلاصی [illegible] نباشد که بدتر از این عمل [illegible] دیگر نیست آن الممالک [illegible]

[illegible] موئی لسار چه [illegible] خرابی ملکی او باید نوشت و ابیاتی از این مقوله [illegible] فرا شود [illegible]

مملکت [illegible] بلکه تقویت اعدای [illegible] و ترک تفنگ [illegible] که بطور خود [illegible]

و حقیقت دارد [illegible] الهی [illegible] [illegible] و میران نظم

مهربانی دیده وآن لطف نخست

آنکه کردی گمرهان را باز جست

ای خدا از تو اجابت [illegible] ز تو

[illegible] ای از تو [illegible] هم ز تو

رقعه [illegible] گذشته از مردم قدیم [illegible] یک کس مانده بود [illegible] مطالبه

هم [illegible] بقایای مستوفیات [illegible] اموال باید نوشت که تحقیق تمام بعمل [illegible] و از مردم او

[illegible] و گرفتگی [illegible] مبلغهای پادشاهی بگیرند و دیوان مرحمت [illegible] فهمیده [illegible] میگویند [illegible]

رعایتها کرده خواهد شد و حقیقت پسران مغفور بعرض باید رسانید بدیگری [illegible] گفت [illegible]

[illegible] نوشتانی آن [illegible] باین امر مامور گردیده یقین که بر [illegible] راستی و درستی [illegible]

خواهد کرد اما [illegible] خان هم [illegible] باید کرد و مراتب بعرض رسانید که اضافه داده

[illegible] دیگر [illegible] خاطر است [illegible] رقعه ۱۲۹ این کار بیوسف خان مقرر شده مجوز

آن مخلص هم [illegible] حقیقت عملداری [illegible] که دوری [illegible]

برای [illegible] برهان پور [illegible] دارم مطلوب است [illegible] رقعه ۱۳۰ [illegible] خان در چه کار است

با وجود اشتیاق زیارت حرمین شریفین توقف از چه راه [illegible] رب البیت وا [illegible] بود

حج زیارت کردن خانه [illegible] اللهم ارزقنا خیر [illegible] رقعه ۱۳۱ فرستادن فرزندزاده [illegible]

اما پیشتر وکیل ایشان [illegible] که بدون عرض نفرستاده باشند والسلام رقعه ۱۳۲ مرشدقلیخان [illegible]

و خالی از [illegible] نیست این کار اگر با [illegible] گفته شود شاید که بهتر از دیگران سرانجام نماید از طرف خود [illegible]

مقدمه که فضل علیخان گذشت آن قدیم الخدمت شنیده باشد فوجی برای تنبیه قلباشان و باش تعین

باید کرد [illegible] خان [illegible] چه طور [illegible] عاصی میخواهد که مرتکب [illegible] گناه و معصیتی خاصه ظلمی نشود اما از

[illegible] ملک بی [illegible] ریاست [illegible] سیاست [illegible] جاها احکام موافق آن [illegible]

بغلبهٔ نفس بی اختیار صادر شده باشد [illegible] مسئله رسید الحمد لله که [illegible] و تحریر است شاید که نگاه [illegible]

[illegible] بالتفات حدیث صحیح [illegible] بتواتر رسیده **رقعه ۱۳۴** خواجه عبد [illegible] حکایت کرد [illegible]

[illegible] بهره تمام داشت و زری در حضور ایستاده بود [illegible] درکمر [illegible]

خویش [illegible] جواب عرض کرد که نام این بازنطرت [illegible] گفت [illegible] کس [illegible] که [illegible]

بر الاهم [illegible] بهمین طرح و نام طیار [illegible] آنها طیار شوند این

نیاز مختصر [illegible] آداب بجا آورده احوال پسران او [illegible]

بگوید که او [illegible] تا بقدر سر یک عنایت کرده شود **رقعه ۱۳۳** [illegible] جهان بهادر [illegible]

[illegible] سبحان الله [illegible] چه قدر غافلت و نفس تا کجا برد [illegible] صورت داری

[illegible] سجده [illegible] آن [illegible] کار نفس بدتر از

نظم

[illegible] باطن [illegible]
دوزخست این نفس و دوزخ اژدها
کم نگردد سوزش این خلق سوز
سیر نگردد ساکن از چندین غذا
آتشست این [illegible] سوز
چونکه جزو دوزخست این نفس ما
[illegible] کلمان [illegible] کشند

عالمی را لقمه کرد و در کشید
کوه دریا [illegible]
سنگ [illegible] کافر [illegible]
تا [illegible] این ندا
حق قدم [illegible] نهد از لامکان
طمع کل دارد و همیشه جزو ها
تو ولی خواهم ز حق دریا [illegible]

کشتن این کار عقل و هوش [illegible]
نعره اش [illegible]
هفت دریا [illegible]
اندر آید [illegible]
[illegible] کودکی هنوز
آنکه او ساکن شود از کن فکان
این [illegible] حق را بود [illegible]
تا [illegible]

او تعالی توفیقی کرامت کند و ازین تیره روزی رهائی بخشد بحرمت محمد و آل محمد علیهم الصلوة و السلام

رقعه ۱۳۵ بکتو [illegible] نصرت جنگ [illegible] مراجعان فرستاده بود [illegible] برای داود خان [illegible]

و در و اظهار [illegible] خود نموده در جواب چیزی باید نوشت و تا فتح قلعه [illegible] داشت بعد از

شاید که بعضی ازین [illegible] قبول [illegible] در میان خود امکان ندارد دیگر برای [illegible] قلعه گیری [illegible]

حکم رساند که هر چه ضروری باشد [illegible] رسید و قلعه داران آن طرف نیز [illegible] توسط از [illegible]

[illegible] گوله و باروت [illegible] نصرت جنگ برسانند [illegible] ابو الواحد [illegible] باشد

رقعه ۱۳۶ از عریضه [illegible] خان صحیح [illegible] که بی مهابت [illegible] علی [illegible]

[illegible] سوار [illegible] باید داد [illegible] شمشیر و اسب و فیل ارسال کرده برای [illegible]

[illegible] آن [illegible] مسرور [illegible] اگر رعایت ضرور باشد باید کرد [illegible]

رقعه ۱۳۷ [illegible] زنجیر فیل [illegible] برادر [illegible] و زنجیر از آن [illegible] خوش کرده [illegible]

[illegible] خلعت خاصه و خنجر مرصع [illegible] لائق هم عنایت شده از جواهر خانه خبر بگیرد

[illegible] سوانح نگار [illegible] که چیز [illegible]

[illegible] از عنایت الله خان [illegible] از صالح خان صوبه دار [illegible] شده [illegible]

[illegible] و باید نوشت [illegible] خان [illegible] کورنشی نامه قلمی ساخت [illegible] عجب [illegible]

[illegible] به اهتمام [illegible] خان [illegible] گذشت از غفلت [illegible]

[illegible] ایشان [illegible]

[illegible] گفتن راست نمی آید [illegible] سیف خان [illegible]

[illegible] مساعده هم [illegible] انتظار نماند [illegible]

رقعه ۱۳۸ [illegible] پسر [illegible] نوشته اند ظاهر [illegible] رفیع القدر [illegible]

[illegible] باید کرد و افزونی [illegible] بزرگ صورت نمی بندد [illegible] بطور دیگر رعایت میتوان کرد

[illegible] خان [illegible] خصوصا [illegible]

رقعه ۱۳۹ [illegible] زرها ادا کرده [illegible]

[illegible] را زجا گیر [illegible] که منصب [illegible] ادای آن [illegible] باشد [illegible]

همین وقت مبلغ پادشاهی بگیرد [illegible] اشرفیهای [illegible] باقی نکند [illegible] حضرت [illegible]

برای [illegible] شده [illegible]

[illegible] جعفر خان [illegible] اشرفیها

گرفته بودند خان مذکور از [illegible] تحصیل [illegible] برای [illegible] داشت [illegible] در [illegible]

[illegible] و کیفیت آن حضرت [illegible] در [illegible] مهربان فرمودند که بعد برخاست دیوان [illegible] فاد [illegible]

[illegible] نکرده و [illegible] بدانند [illegible] ۱۴۲ [illegible] پیشکار صدر [illegible] تعیین [illegible] شوری [illegible]

دار [illegible] منع کند که [illegible] چنین نکرده باشد [illegible] ۱۴۳ [illegible] خان [illegible] برای دو [illegible] باشی [illegible]

[illegible] کرده بودند عرض نمود که [illegible] هیچ [illegible] صلح [illegible] شود خان مذکور باید گذشت تا آنکه [illegible]

در خانه [illegible] آدمی [illegible] در [illegible] یافته [illegible] رسیدانند که این جماعت [illegible]

درباره او [illegible] بقدر [illegible] جمع برای خاطر او [illegible] شاهی [illegible] رحمت شده [illegible]

[illegible] داده [illegible] در حق منگباشیان چنین عرض نخواهد کرد [illegible] کسی [illegible]

[illegible] خواهد آمد [illegible] پادشاهی [illegible] تمام خواهد نمود با انعام خلعت و نقد و در صورت [illegible]

اسب بکار [illegible] اسب سرفراز و دلخوش کرده خواهد [illegible]

[illegible] که برای احتشام قلعجات گرفته است [illegible] که از روی [illegible] کسی [illegible] داده [illegible]

زیان کار چه میکند او را خود برای همین [illegible] این جماعت با غراض نفسانی کار [illegible]

[illegible] میکنند و روی خود [illegible] منیا [illegible] سیدان بزرگ و نگاهدار

عیسوی خان [illegible] است اگر از اول خبر شود [illegible] تا بانجا نرسد [illegible] گیرفتن برآورده [illegible]

که از بی جاگیری [illegible] باید داد ظاهر [illegible] سجان [illegible] حسب الحکم [illegible] باید نوشت که این صورت

[illegible] بوقوع [illegible] کار در نظر نداشت طلب [illegible] که نخواهد [illegible] رسید و غله [illegible]

[illegible] مردان غالب خواهند آمد آن وقت شما کجا خواهید بود [illegible] اگر طلب [illegible] گرم

کار مانند غنیمت [illegible] سیدانیم که بی این خیال چه امکان دارد [illegible] غرض خود [illegible] کارهای [illegible] نعمت که

فی الحقیقت کار خدمت برهم نمودن [illegible] زندگی و در روزه حق مردم مجاهد [illegible] کردن که در [illegible]

کفار [illegible] آیین کدام [illegible] حالت [illegible] وصول طلب از [illegible] احتشام گرفته

بفرستد و در صورت خلاف آن [illegible] معاونان [illegible] دیوان [illegible] که [illegible]

[illegible] فهمیده می‌گوید انجا نشسته [illegible] امین دست بدستی محمد عنایت الله خان که از حضور مقرر شده

[illegible] رفته بود چه کند [illegible] رقعه [illegible] نیز که در کار آن نمک [illegible] سال ۹۶ قوت مقابلت [illegible] چه کند

ناچار است اما اگر [illegible] بود چرا بر کار [illegible] نیامد اگر تنخواه نمیدادند آمدن خود نمیداد [illegible]

فهمیدی [illegible] رقعه ۱۴۶ [illegible] مهابت خان [illegible] آبادی ظاهرا در لاهور [illegible] و غیر از [illegible] که بدین

[illegible] رحلت کرده [illegible] دیگر ندارد به دیوان [illegible] بگذار که اموال و [illegible]

[illegible] ضبط نمایند [illegible] المال حق [illegible] امین نوکران [illegible] مستحقین و ضعفا

[illegible] نصیبه چه [illegible] رقعه ۱۴۷ [illegible] مرحمت خان امروز [illegible] آمده بود از جامه

[illegible] نظر نمی آمد محرم خان فرمودیم که [illegible] کوته [illegible] کنند آن فدوی

باید [illegible] که [illegible] دستوری که در حضور مقرر است همان قسم [illegible] داشته باشد [illegible] غسلخانه نگاه دارد مردم را

[illegible] ساز و سرکار داشته باشد زینت و تکلف خانه [illegible] تنها [illegible] رسید

دیگر [illegible] این مقام [illegible] باید خواند رقعه ۱۴۸ [illegible] ما که باین [illegible] کارخانه

[illegible] و آبدارخانه هم [illegible] هوشیاری و خبرداری دارد و [illegible] آنست که همه

همه جا کارخانه [illegible] عهده خود [illegible] کارخانهای آنها ظاهر شود [illegible]

[illegible] طبع آنها [illegible] همه مردم ببینند [illegible] شان دولت خداداد ما معلوم کنند و رونق

و شکوه او معاینه [illegible] ناتوان بنیان پست گردد [illegible] مهابت و [illegible] این همه مباهات

[illegible] ناصر [illegible] رب الارباب [illegible] فاضل خان حاجب الحکم که درباب [illegible] نمودن قلعه [illegible] الخلافت

بمهابت خان صادر [illegible] خوب نوشته [illegible] باید الشکر لله و المنته رقعه ۱۴۹ [illegible] فدوی درگاه [illegible] خان

عبدالرحمن گذشته برای دیوانی مالوه چند اسم نوشته بفرستد که خدمت کرده باشند رگهناتهه

[illegible] سعدالله خانی [illegible] احیانا [illegible] دیوانی بود میگفت که کار سرکار والا کسی باید فرمود

که جوهر کاردانی [illegible] و دماغ معامله آرائی داشته باشد نه [illegible] غرض رقعه ۱۵۰ [illegible] آن فدوی مدارالمهام

[illegible] بفرزند عالیجاه [illegible] باید که از نوشته نیکنام خان بعرض رسید که شما [illegible] پسر

[illegible]

[illegible] خان میرزا [illegible]

دیوان قدیم خود را سر آورده فهم و زرنگی بسیار دارید مختار بید حالا بانام [illegible] شنند که کوکلتاش خان بن رحیم نظام [illegible]

عزت [illegible] خان را واسطه [illegible] ایشان کردیم بسیار [illegible] ست [illegible] ست باد بود و مصلحت [illegible] سندی [illegible]

الحمد [illegible] هنگام صوبه داری حیدرآباد مقصد بعضی [illegible] شنیده بودیم که عرش آشیانی [illegible]

در آخر [illegible] قدر صحبت با تنها در بساختیم از زبان ایلچی [illegible] شعور شنیده [illegible] اما غرور ریش خوش [illegible]

سر وزیری میفرمودند که تو و دل برای تقیه و ظلم [illegible] را نمیتوان [illegible]

ابوالفضل بار وبدار و شکایت گونه آغاز کرد جواب یافت [illegible] رشید [illegible] یک باغ [illegible]

چار ناچار باید [illegible] خدای رب مسلم [illegible] زنان [illegible]

رقعه ۱۵۱ [illegible] خان [illegible] خود را تمام گذاشت با وجودیکه فرزند را [illegible]

به دیدنش نرفته روانه [illegible] سپه سالار که منویسد از نوشته وکیل معلوم شده [illegible]

نرفتن رفته و نه ما گفته ایم باید که منصب [illegible] سپه سالار [illegible] از کجا پیدا کرد [illegible]

دیوانی [illegible] سکار خان از زبان مردم [illegible] شنیدیم [illegible]

مردم چه قدر میگفتند مگر گفته ایم که او از [illegible] با این [illegible] سود دیگر [illegible]

خود بهتر میداند که بر سر آنکه رفته چه گذشت [illegible] چه خواهد رفت نفس [illegible] دل او [illegible]

عمل صالح بکند و زیاده عیبی بردارد [illegible] همه میدانند [illegible] ظلم کردن [illegible] ور دولت [illegible] ان

گرسنه را خدمت و اون غربا را کشتن [illegible] از عهده [illegible] گرفت که در [illegible] ست

بر آمدن مشکل [illegible] داشتن جاگیر باید داد اما خدمت نباید داد [illegible] وا از دست [illegible]

غلام محی الدین نامی در لشکر عالیجاه دکانی [illegible] بدر [illegible] متهم گردیده برادر [illegible] ست [illegible]

این مرد اندانها [illegible] بسته نانند و مرد [illegible] [illegible] مزاج [illegible]

باطل از اندایمان کوه اسلام [illegible] رقعه ۱۵۲ عالیجاه تمه [illegible] که [illegible] التماس [illegible]

بر [illegible] کرده اند باید نوشت یا وکیل گفت که تمه طلب ایشان اگر خواهد باشد [illegible]

مطالبه و نقدی قیمت جواهر و غیر آن [illegible] خواهد شد سوای سوداگران [illegible]

چهارم حصه از جاگیر پادشاهزادها و امرا موقوف ... در عصر ما همه ضابطها بی ضابطه شد بلغه

قدیمی خدمات جمدة الملک بجای خود میگفتند که ما بکار بیرون نجات گاهی مامور نشده ایم اگر گاهی اتفاق افتاد

کام ... محنت و ترددها را خواهند کشید و ... معنی زبانی هر کار را باللفظ بعرض میرسانیده بود در ... که

... مهیانی بعرض شده که ... ذوالفقار خان ... و ... میگذارد در عرصه برهانپور

جنگ ... طلبیده حکم والاشان جمدة الملک عز صدور یافت که کومک پسر خود را زود برسانند چون در رسید

ایمان واقع شد شقه ... انور صادر گشت که ایشان خود را عاشق پسر میگیرند حالا که ... شکست

... فهمیدن تساهل چرا میکردند و در دعوی صادق برادر دیگرست ... و دیگر ... مبارزه بزرگی تمام شد

رقعه ۱۵۴ فدوی قدیم الخدمت با آنکه عمری در حضور تربیت یافته و خدمت کرده گمان ضابطه دانی

و شرف انسانی در حق او بیشتر است با وجود این همه اهانت منصب ... پادشاهی و امیدوار است و قول

سعدی یاد نمی آرد بیت من و تو هر دو خواجه تاشانیم — بنده بارگاه سلطانیم

عجب عجب از معقولات سعدالله خان است که الف بصورت قلم و نون بشکل دوات دیوان که تصنیف ...

علمی ازراسته باشند و بدولت قلم و دوات پیش نهاده یا حیوانی یا تصویری از نقش عقل و هوش ساده بعد

ازین احتیاط لازم دانند و باعتقاد خود نو کرده گاه ... که اینچنین خود شمارد و امتیازی که بباید مراعات

آن انام نمی ندارد رقعه ۱۵۵ فرزندزاده محمد عظیم امروز عرض کرده اند که پرگنه لشکرپور در جاگیر شاه

عالیجاه مرحمت شود از ایشان باید پرسید که این خیرخواهی بچه امید در خاطر گذشته اگر شاه ... این

بآن فرزندزاده کرده اند چه مضایقه والا ازین خیالات در گذرند که اخلاص فی الحقیقه افزاید بل افزایش ...

و پندار را شاید کفی بالله تعالی وکیلا و انا ادعوان یرحم کلکم و یدخلکم ظلا ظلیلا رقعه ۱۵۶ خبر مرگ

مخلص خان شنیده باید از شرف انسانی و جوهر خدادانی و بهمه دانی او حظ برمیداشتیم رحمة الله علیه

... از مرگ ارشد ... بسیار دارد و فوائدش ناپایدار دل از ما و چشم بینا که شخصی شکایت کرد پیش ما گفته بود

که این مردکی را بهتر از خود نمیداند جواب داده ایم که بهتر از خود کسی را نمی باید رقعه بنام فخرالدین خان

... رقعه ۱۵۷ ... خان فیروز جنگ یکرنگ من میخواستیم برای عیادت آن ... و نخواه خود

بیاییم اما بچه رو و کدام نظر مشاهده نماییم لهذا استیادت خان را نیابت و فرستادیم تا بچشم با بعضی اینها

ملاقات کرده هر میوه های نو رس بخیه اینجا هم میرسد انگور است الا انبه هم نو یافت برای آن عمده محتاج

مراحیدان بر شهر میگویند لهذا بر خود هم ناگوار کردیم انشاء الله تعالی بعد صحت کامل بشفای عاجل

یارب این آرزوی من چه خوش است　　تو بدین آرزو مرا برسان

رقعه ۱۵۸ اخلاص ... فیروز جنگ

تفریق فوج از اعلا ... قدر و زاده از درد جمعی گهنه گشت گنجور ... با انها داد ... یافته ...

بیان شمع نو سید چون ... خراسان آب　　باشد ز پرده بازیها پنهان نجم مخروش

آخر از بیمری گردون آن هم ساختیم

رقعه ۱۵۹ بخان فیروز جنگ یکرنگ من احمد بسد دو ...

گر در یمنی و با منی پیش منی　　ور پیش منی و بی منی در یمنی

از احوال شما روزی اکثر اطلاع میداده باشد تا که بدو صاحب صعودی ... خانزاد عنایت الله خان اندرین ایام جابی و جا گیست

شاخ گل هر جا که میروید هم گلست

رقعات بنام ذوالفقار خان بهادر نصرت جنگ

رقعه ۱۶۰

نصرت جنگ ... را دل این ملک کلمرو فرمان ... بود و هر هم ... از نصرت اینها

برآورده و ایشان را منهمک مستهلک بلذات نفسانی و مستغرق امور دنیاوی ... و صحبت ...

ندادند تخت و چتر برای خود ساختند هر چه کرده بودند مکافات آن از پیشگاه منتقم حقیقی یافتند یعنی همان

بیوفائی و نمک حرامی که با ولی نعمتان نموده بودند از نوکران خود دیدند ... با آنها سلوک بد نمودند

بیت

... که درین بیت ...　　کاین ملک میرود دست بدست

رقعه ۱۶۱ ... ولایت ...

این کافر ... خواجه دشمن چرا بگذاریم و تغافل ورزیم ... الحصول بی مانع ظاهری چون کنیم تفضیلت ...

در صحیحین بگو نخوانده ایم سلیقه ملک گیری و هنرمندی نداریم

رقعه ۱۶۲ ... نصرت جنگ ...

و غیره متعینان خود را سوای ملتفت خان پیش پادشاهزاده عالیجاه بگذارد که آنها هم بکار سپاه ...

آنها اگر کوتاه باشند و در کار خللی نشود فبها که بعضیها بار ناحی جیا بیک کمان تیری ... از روی ...

خود را نشانه تیر و بال آخرت مسازند

بیت

گندم از گندم بروید جو ز جو　　از مکافات عمل غافل مشو

صبا بلطف بگو آن غزال رعنا را　　که سر بکوه و بیابان تو داده ای ما را

العاقل ...

بالتیخ آهو بره که در حرکت و رفتار آمده باشد

رقعه ۱۶۳ نصرت جنگ ... چون گرفتن دکن که اهم بود تمام همت مصروف ... شد

الحمد لله بصورت یافت اما خرجی که درین سفر خرج شده ... شود مدار آن بر خزانه ...

کلاه ... ایران شده و می‌شود و در کرناتک ... های قدیم عظیم بسیار شنیده می‌شود و می‌آید ...

... تعلل متصرفست ... سیوا ... بسیواجی ... ظاهرا چندان استحکام ندارد ...

بلفعل ... خان ... و لکن ... چرا در تصرف او باشد حقیقت ملک ... میرزا

از وی و از نایب خود که ... باشد استفسار نماید چرا اغماض و تغافل رود رقعه ۱۶۴ خان نصرت جنگ

من از ارباب کار ... حال مردم ... می‌کنند زیرا که ایشان ... از اول تا آخر می‌آید و ...

... دامن پاک ندارند یعنی آب ... بخشیدن ... خواهد خلاف ... دشوار ...

... خواهد گذشت و بعد ازین ... های خدا ... و فکر ... دارد ...

... اندیشه ... حال ارباب کار ... را الاعتبار را در همه حال ... باید بود

... والاال ... رقعه سه بنام میرزا صدر الدین محمد خان صفوی ... میرزا

اخلاص ... پنجابی ... پنجاهی ... دیوان تسلیمات ... رقعه ۱۶۶ میرزا

محمد ابراهیم ... خطاب میرزا خانی ...

... افتخار ... شعر این ... با ... عفا الله ...

رقعه ۱۶۷ بنام عاقل خان قلعه دار صوبه دار الخلافه شاه جهان آباد ... قدیم الخدمت

از نظر گذشت ... گوشه گیری و استعفای منصب نوشته است هرگاه گوشه خاطر اقدس ... منظور

خاص ... باو سپرده باشیم دیگر کدام گوشه بهتر ازین می‌خواهد ... البته

... آن قدیم الخدمت ... یکهزار روپیه ... دوازده هزار سالانه

... رقعه ۱۶۸ بنام حمید الدین خان بهادر حمید ... چند روز است که ...

عالیجاه عرض ... جانی ... حمید الدین خان و امیر خان و منعم خان گفتیم امیر خان ...

... هم شاید ... احوال منعم خان ... جاهل ... فکر خود

گردید از حال خود چرا غافلید و مقدمهٔ موت خود همانست که الموت قریب من شراک النعل اقرب

ماهیچ ماهی نام منوس منوس بیت گهی از دست از دل گاز پا نام

اگر مناسب دانم بعالیجاه بسپاریم و اگر کدورتی باشد صفا دهیم تا در امانت این فانی خیانت نکند چه ...

بزرگوار و یا ... نمایند رقعه ۱۶۹ بنام عنایت الله خان دیروز ابوالوفا حاضر بود که درویشی ساده ...

چیزی برای عیال خواست گفتیم فقیر را بدعا چه کار فقیر دل بریده و گرسنگی ... دیده میباید و هم فقیر ...

نمی دانند که فقیر چیست و چه معنی دارد فهمان آیینه هست اصحیح تا ... آن نقلید میگویند للّٰهی

اللّٰهم نبهنا عن نوم الغافلین آمین آمین آمین رقعه ۱۷۰ هدایت کیش و اخلاص اندیش از اسلام آوردن

خیلی رنجیده مینا ز پسر با بست حال اولین در حضور چنین و نارسائی مزاج دومی در آنجا با عالیجاه چنان فهمانید

باید گفت قطعه نخستی خیز و با زمانه بساز ورنه خود را نشانه ساختنست

زیرکان زمانه میگویند زیرکی با زمانه ساختنست خدا گوش شنوا و چشم بینا دهاد

والسلام علی اهل الرشد والسداد مساو کیکه این کور نمکان پادشاهزاده کرده نما و شنیده باشد چه کنیم خود

گروه را در پان نیست و ما بر طبق عرائض این بکرا ... حکم کردیم و گونه اجازت دستگیر کردن داده‌ایم معلوم شود

که این بدبینان آنقدر جرات ... سر سانیده اند بخصوص پادشاهان دروغ عرض خواهند کرد و حرف بی اصل

نسبت بآن سعادتمند منود خوب یار باقی صحبت باقی انشاء الله تعالی می فهمیم بالفعل حسب الحکم بنام فرزند

عالیجاه نوشته شده و بار علی بیگ بدهد که حسن بیگ و پیران کار چکله کوثر ابرعایت خویشی و فضل اجل

تغیر نشد سکنه آنجا لتواتر فریاد میکنند و سر بزمین میزنند و میگویند اگر ... نهیی او ... ادمی

آخر الدوار الکی و این چکله از جاگیر ایشان تغیر خواهد شد و عوض نخواهند یافت زمین سخت و آسمان دور

دیوان امیان صاحب جاگیر و رعایا و عامل این گفته اند و دیوانی که در آنجا ... امین بودن مشکل در بعضی

محالات چه سپاه شماز و رطالمانست آدم خدا ترس آباد انکار چیده و ... از این چکله سنجیده

تعیین نمایند که از روز جز آبری الذمه ما و شما شویم عاملان خویش برادر دیوان و واقعه نگاران کیاکی جنس

امین و فوجدار بباشند رقعه ۱۷۱ بهدایت الله زرین رقم بگوید که این باغ ...

و همچنین مرحمت شود بخط خود بنویسید رباعی

آتش بوجود خویش در خرمن خویش | من خود زده‌ام چه نالم از دشمن خویش
کس دشمن من نیست منم دشمن خویش | ای وای من و دست من و دامن خویش

رقعه ۱۷۲ امیر جلال الدین که از شاه عالیجاه جدا شده ظاهراً همشیره‌زاده همت خان است که بخشی‌گری با بو سعید داد بحسب چرا او در فرزند از وکیل بپرسد رقعه ۱۷۳ نوشته معتمد خان هیچ نیست که خیرخواه بران تو آن گرد بند و بست از این چیزها میرود بهر حال چون او خود بخود بیزار است و مستعفی شده بنویسید که بدیوانی اکبرآباد آمده خبردار باشد رقعه ۱۷۴ اسد خان پسرش بحضور نوشته اند که پادشاهزاده بحمایت مردم حربی کمر بسته اند و میخواهند که بقلعه در آیند چنانچه یک روز بهمین اراده سوار شده تا پای قلعه رفتند اما آن مردود از خبرداری بنده‌های پادشاهی نتوانست از قلعه برآمد و ایشان را برد تا خیر در فتح قلعه همین شده سبب حسب الحکم در باب محافظت پادشاهزاده و مفتوح ساختن قلعه بآنها باید نوشت و مکرر بقلم آورده حواله یار علی بیگ نمود که ابتداً کاربند نشود که مثل پادشاهزاده مرحوم و مغفور بمخالفت پیوندد و کار پادشاهی برهم شود رقعه حقوق خدمت صد ساله العبا لطفاست | یک شوربه که در دو کودکان خداوند | شریف مکه معظمه در هندوستان دولت بسیار شنیده هر سال برای جلب نفع خود ایلچی میفرستد این مطلبها که میفرستیم برای تحقیق نسبت او فکری بجا باید نمود که بآن جماعت برسد و دست این مخالف حق بران نرسد بسوداگران عمده و مالداران و تجار بندر مبارک سورت از طرف خود بنویسید که اگر بطور معرفت آنها مردم اهل استحقاق حرمین شریفین سالم تواند رسید بوساطت آنها ارسال داشته آید خواهی نخواهی منحصر در اظهار شهرت نذر سرکار والا هم نیست مطلب خوشنودی ارواح مطهره حضرات و جناب جل و علا حبیب و دوست صلی الله علیه و آله و صحابه بود در صورتیکه اینهم متعذر باشد چرا بمستحقان این ملک باید رسانید که در همه مقامات جلوه او سبحانه اظهر نحن اقرب الیه من حبل الورید رقعات بنام اسد خان رقعه ۱۷۵ بهمین پوره خلافت محمد معظم بهادر بنویسند بلکه عرضه هم نوشته‌اند که تجویز خدمت فوجداری جلال آباد شیخ کریم الله بسیار بجا شد پدرش سپاهی بود و هم متصدی از احوالش مفصل اطلاع نداریم منصب و حیثیت برنگارند از خارج بعرض رسید که وکیل میفهمد که در صوبه کشمیر جاگیر دارد بنابر قضیه تحصیل جاگیر که از عامل کشمیر وطن میخواهد

دره کهپری گیوانی از مستی رجوع وا و بر عایت وطن داری حق آن منصبداران کشمیری بی پیر بید باید دید

جهلا اگر عذر جهالت بی علمی کنند شاید که اکرم الاکرمین کرم کند اما عالمان را چه عذر است مگر آنکه و از تلبیس گفته ایم

عبا زمیگو بمه ابولی در حقاق حق و رفع تعدی متعدی و دیدگی هیچ یکی از فرزندان غیست تا بدیگری چه رسد

سر هیچ مرصع ما امیر بکیم رحمت شده غیر از روز مبارک یکشنبه نه بندد و بهمان اکتفا کنند تا خود نباشد

رقعه ۱۷۶ بفرزند عزیز بهادر با بنویسید که دنیا رفت و آخرت آمدنی شد چیزی که یادگار خواهد ماند بکار خواهد آمد

و همراه خواهد رفت همین امور خیر که عبارت از باقیات صالحات است امروز خود را فردای فنگان باید دانست

عاقل آنست که وقت حال که بین الماضی و الاستقبال است غنیمت داند و از امر خیر و صلاح آنچه تواند فوراً بعمل آرد

و حال رفته و آینده را شده میدارد زیرا که حال از وی در گذشت و آینده از وی در آمدن

فرد

سعدی همه روز پند مردم میگوید و خود نمیکند گوش

رقعه ۱۷۷ فدوی با اخلاص

که بیره او فرستادیم وجهت تنبیه تدره بسر اعتبار افزوده ایم ظاهراً نخوت و پندار افزوده وفتار خود را

کرد استغفرالله لازم آنست که لوازم اعتذار و استغفار بر خود واجب شمرده بدیره نصرت جنگ برود و عذرها

بخواهد و خود را از زهره پیشید دستان بدر شب انگار دو داند که آنچه هوس نسازد

نظم

هیچ دانی که شیر مرد کیست

شیر مرد زمانه دانی کیست آنکه با دشمنان تواند ساخت

وانکه با دوستان تواند زیست

رقعه ۱۷۸ بفرزند عالیجاه عرضه داشت که اند ایشان استشفاع تقصیر اعتبار خان کرده اند احتمال قوی

که سید سعدالله درویش نوشته باشد بنویسید که عبدالقادر بیدل درین مقام دو مصراع عجیب گفته

فرد

بترس از آه مظلومان که هنگام دعا کردن اجابت از در حق بهر استقبال می آید

بناهم ابوالقاسم خان که بخطاب

ملتفت خان سرفراز شده بود و بعد فوت امیر خان بامیر خان مخاطب شده فراوزه خواصیان آن حضرت

گشته خیلی در مزاج اقدس راه داشت و لطیفهای حسب حال بموقع بعرض میرسانید صادر شد

رقعه ۱۷۹

بمحمد اعظم شاه باید نوشت که ما فریفته حسن و بانت شعور الیشانیم زاهده با نوانگه چابر چند سحابت

دو در مند خواهد ماند برما و شما حقی دارد و اتلاف حق موجب ناخوشنودی خالق است شنیده اند که فضل بیشمار

حضرت آفریدگار آمرزگار چه قدر عفو جرائم بیشمار عاصیان بد کردار میفرماید تراهی خطا و خطا

وغبار پشیمانی از سینه بردارند و آن ضعیفه را که غیر از شما دیگری ندارد مشمول عواطف گردانند لو ما یشر
آنچه کردند در سزای آن روز بدید بدو بنیا که بشنفتی و گدل بستنیت لیفیا با همه کس ساختی تا کرده گناه در جهان کیست بگو
کلمه غریبانه زبان میان عبدالطیف قدس سره الشریف یاد داریم که خدا نا ترس از من بسیاه وار در وقف حق را
از دل راندن این چنین گناهانست مو بر حقیقی زبان این عاصی پر معاصی اثری بخشد زیاده برین چه
باید نوشت که نباید نوشت رقعه ۱۸ حسب الحکم آنکه سرفراز خان عبداللطیف بخدمت برهمی سلام
جمدة الملک مدار المهام باید ایشان اگر سوار اسپ باشند بعد سلام دست بر سر گذاشته ایشان
برود و اگر بر پالکی سوار باشند بعد سلام مختار است اگر بر فیل باشند برابر راه برود اگر متکلم شوند جواب بدهد
والا اداب ملاحظه کنند و دیگر بخبر از ایشان از اسپ فرود آمده سلام کنند ایشان و برایان هندو دیگران علیک
نقل شقه شاه عالیجاه که بافضل خان صادر کرده بودند بسید کمال خان در گذشت لوکیل باید نوشت
که بعرض رسانند احوال متعینان این صوبه از حضرت پنهان نیست عنایت الله خان حسن عمل هر یک بیدا اندازه حضور
پرنور عالمگیر لائق این کار دانند مقرر نمایند کشمیری درین صوبه نیست که ما مقرر کنیم و عنایت الله خان آگاه
شود اضافه این افغان البته عمل کا تمدی خواهد بود و صول شدنی نیست پرگنه از جمع می افتند رعایا دیگر
میگردند و مهیب دباین درجه بگوش میخورد که اگر بجای یک روپیه یک روپیه بیارد منظور نیست تغیر تغیر
در کار ها خوف الهی و واهمه باز پرس پادشاهی شکست دیوان را نباید که خویش و اقربا را کار
فرماید میر مرتضی در لونی باشد و دیگر هر که اعتماد بر عمل او باشد بزود جا گیر برای ظلم و اخذ جبر عمال نگرفته ایم

خاتمة الطبع

از ترشحات شری رشحات در بیان شکر و سپاس انشا کننده منشآت عالم جاری هستند و ناطقان دیوان
از بلند خیالی در یغ سر دفتر دیوان رسالت علیه الثناء والتحیة معترف بعجز گذاری اما بعد
سامعه را بشارت باد و باصره را نضارت که درین زمان فرخی توامان عثمان در شاهوار نصیحت
معدن جواهر زواهر مخلفات عاری سهل ممتنع سلیس غیر ممکن مکاتیب لفریب انشای دلبندم

ملقب بکلمات طیبات یعنی رقعات عالمگیر بعد نظر ثانی بالغ و تصحیح اغلاط باهتمام من
وا هیچمدان محمد عبد الرحمن بن حاجی محمد روشن خان افاض علیه الرحمة والغفران
عشره اخیره شعبان ۱۳۰۳ ه هجری در منبع العلوم مشهور یعنی
مطبع نظامی واقع کانپور شاه کیش طره
انطباع گردید

وجه ختم بر خاتمه

برای سند این معنی که این کتاب مطبوع مطبع نظامیست دستخط و مهر مهتمم نموده

العبد

محمد عبد الرحمن